



فرهنگ شهادت و ایثار

بدون شک یکی از عوامل مهم و اساسی مقاومت و پیروزی در دفاع هشت ساله، نیروی انسانی است، نیروهای متشکل از بهترین و قوی‌ترین مردان بویژه جوانان عاشق و شهادت طلب میهن اسلامی، که در دفاع از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی کشور مقدس جمهوری اسلامی سراز پا نمی‌شناختند.

مقاومت تحسین برانگیز جوانان برومند این سرزمین در برابر استکبار جهانی، صحنه‌های بی‌بدیل و بی‌نظیری از شهادت و ایثار را خلق کرد که اگر به ضبط و ثبت و تفسیر و توزیع آن اهتمام نورزیم، به فرهنگ و تاریخ مردم این مرز و بوم، جفایی جبران‌ناپذیر روا داشته‌ایم. خلق این آثار اعجاب‌آور و حیرت‌انگیز که طبق فرمایش آن مقتدای سفر کرده، به جز در برهه‌ای کوتاه از صدر اسلام همانند ندارد، حجت را بر همگان تمام کرده است.

شاعر امروز ایرانی می‌تواند یک بار دیگر همانند فرزانه طوس، مثنوی حماسه بسراید و این بار قهرمان شعرش نه رستم دستان که شهیدان بزرگواری چون شهید همّت و شهید باکری باشند؛ می‌تواند مثنوی معنوی را جانی دوباره بخشد و تمثیل‌ها را از صحنه‌های نبردی انتخاب کند که از تراوش خون و جان است. عارف فرزانه ایرانی، امروزه می‌تواند تذکرة الاولیایی دیگر با مضمون این شهیدان گمنام به رشته تحریر درآورد؛ می‌تواند بوستانی دگر بسراید و گلستانی نو بیافریند و اسرارالتوحید را تفسیری دگر نماید. مفسر و اهل علم ما می‌تواند یک بار دیگر مقام مولا علی علیه السلام در نهج‌البلاغه را فصل‌العین خویش قرار داده، معنای کلام حضرتش را این بار در چهره معصوم بسیجی شهیدی جستجو کند که ره صد ساله را یک شبه پیموده است؛ آن جا که مولا می‌فرماید:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ سَتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَاهُ الْمُتَرَفُونَ
وَأَيْسُوْا بِمَا اسْتَوْحِشْنَ مِنَ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَنْدَانِ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى
أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ

امواج علم بر اساس حقیقت ادراک و بصیرت آن‌ها هجوم برد و به یکباره آنان را احاطه نمود و جوهره ایمان و یقین را به جان و دل خود مس کرد و آنچه را خوشگذران‌ها سخت و ناهموار داشتند، نرم و ملایم و هنجار انگاشته و به آنچه جاهلان از آن در وحشت و ترس بودند، انس گرفتند.

فقط با بدن خاکی خود همنشین دنیا شدند؛ با روح‌هایی که بر بلندترین قله از ذروه قدس عالم ملکوت آویخته بود. ایشانند در روی زمین جانشینان خدا و داعیان بشر به سوی دین خدا. آه! آه! چقدر اشتیاق زیارت و دیدارشان را دارم؟

به راستی آیا مولا مشتاق دیدار جوانانی نیست که به عشق مولا از همه چیز خود گذشته‌اند تا دین خدا را یاری رسانند؟

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادت بیبری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری

می‌صبح و شکر خواب صبحدم تا چند؟

به عذر نیم‌شبکی کوش و گریه سحری

آری، از این مَنظَر باید یک بار دیگر به خاطرات رزمندگان اسلام مراجعه کرد و آن حادثه‌های تکرار نشدنی را دوباره و صدمباره خواند و از آن‌ها برای تفسیر و تأویل عرفان و حکمت اسلامی بهره‌جست و فهمید که در این نبرد، رابطه سلاح و ایمان، رابطه لازم و ملزوم است؛ هر گاه ایمان باشد، سلاح مؤثر است و لاغیر و هر گاه صداقت باشد، پیروزی تابع است؛ همان گونه که مولای متقیان علیه السلام فرمود:

فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا بَعَدَوْنَا الْكَيْتَ وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ النَّصْرُ^۱

آنگاه که خداوند صداقت ما را دید، دشمن ما را به خواری دچار ساخت و پیروزی را نصیب ما گردانید.

با چنین انگیزه مقدسی است که بار دیگر به سراغ خاطرات دلیرمردان دفاع مقدس رفتیم تا به شکار لحظه‌ها نشسته، و اندکی از انبوه دُر و جواهر موجود در این عرصه را گرد هم آوریم، تا شاید با مطالعه سطر سطر این حماسه‌ها، بار دیگر آتش حسرت و افسوس وجودمان را فراگیرد و شگفتی‌های موجود در این خاطرات، ما را از خواب غفلت بیدار کند.

آن همه محبت در آن همه صلابت، آن همه لطف در آن همه سختی، آن همه زیبایی در آن همه استحکام، آن همه آرامی در آن همه شتاب، آن همه صبر در آن همه بی‌قراری، آن همه عشق و فضیلت و صداقت در آن همه عصیان و خروش و شهادت، و آن همه اوج و فراز و نشیب در آن همه سکوت و خاموشی کلمات محصور در سطور و صفحات، شاید دل‌هایمان را بشکند و درس‌آموز مکتب آن‌ها قرار دهد، که به قله رفیع معنویت و تقوا رسیده و چنین گمنام زیسته و می‌زیند. آنان در ملکوت اعلی از چنان آوازه‌ای برخوردارند که اذهان ما از درک آن عاجز و ناتوان است؛ گویی مصداقی بر این سخن شیخ اجل هستند که:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبراند

کان را که خبر شد خبری باز نیامد

و بدین طریق بود که به خوشه چینی از خرمن فضایل بی‌شمار این عزیزان پرداختیم و همه آنچه را که درک ما اجازه می‌داد، با مفاهیم عرفانی و اسلامی تطابق دادیم تا مجموعه‌ای شیرین و شیوا برای خوانندگان عزیز فراهم آید.

خود واقفیم که ادراک زمینی ما نمی‌تواند حتی اندکی از عمق وجودی مجاهدان فی سبیل‌الله، خاصه شهدای گرانقدر را دریابد و زبان‌های ما نمی‌تواند هنگام بیان ذره‌ای از بزرگی‌هایشان به لکنت نیفتد و قلم‌های ما ضمن ترسیم اندکی از زیبایی‌هایشان باز نماند، چون با پیاله نتوان

اکیانوسی را پیمانانه کرد. پندار ما از مجد و کرم ایشان، هر قدر که باشد، توهمی بیش نیست. در بیان این مقام همان بس که امام و مراد شهیدان فرمود:

«چه گویم و چه نویسم که خاموشی بهتر و شکستن قلم اولی تر است».

مهم ترین اوصافی که می توان برای رزمندگان اسلام ذکر کرد، عبارتند از:

۱. ایمان به خدا

مهم ترین عامل قدرت و تحرک یک رزمنده و مدافع اسلام، ایمان به خداست؛ زیرا خداوند متعال مبدأ و منشأ قدرت است و به هر کاری که اراده کند، تواناست. لذا وقتی یک مدافع خود را به منبع اصلی قدرت و حیات متصل می کند، از هیچ قدرتی جز او ترس و وحشت به خود راه نمی دهد و این سرمایه بزرگی است که تنها مجاهد فی سبیل الله و مدافع معتقد به خدا، از آن بهره مند است و تکیه گاه اصلی رزمندگان ما نیز طی هشت سال دفاع مقدس، همین قدرت لایزال بوده است؛ به طوری که امام راحل قدس سره فرمودند:

«مطمئن باشید از قدرت ها کاری ساخته نیست. هیچ نگرانی به خود راه ندهید. شما

جنود خدا هستید و پیروزید. آن هایی که در ابتدا حرکت خودشان را شروع کردند، با

طمأنینه قلبی شروع کردند و از هیچ نترسیدند. قدرت های بزرگ از آن جهتی که در

شما هست، که آن ایمان به خداست، خبر ندارند. لذا دائم می گویند "ما دارای موشک

هستیم." آن ها دارای موشک هستند، ولی ایمان ندارند؛ شما ایمان دارید قلب هایتان با

مبدأ نور و قدرت پیوند خورده است؛ پیوندی ناگسستنی».^۲

این فرمایش امام راحل قدس سره در واقع تحقق آیه ذیل است که در نبرد دلیرانه رزمندگان ما

مصادق عینی پیدا کرد :

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ

أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ^۳

محققاً آنانی که گفتند پروردگار ما خدای یکتا است و بر این پیمان استوار ماندند،

فرشتگان رحمت الهی بر آن ها نازل شوند و گویند دیگر هیچ ترس و اندوهی از

گذشته خود نداشته باشید و شما را به آن بهشتی که وعده داده شده‌اید، بشارت باد.

۲. بینش و آگاهی

ایمان همواره باید با بینش و آگاهی توأم باشد. درک موقعیت سیاسی و اجتماعی و آگاهی به مصالح اسلام، افق روشنی را پیش روی مدافعان اسلام می‌گشاید، تا نیرو و توان خود را به طور مؤثر و به موقع به کار گیرند. علاوه بر این، آگاهی و هوشیاری، انگیزه دفاعی مدافعان را تقویت می‌کند؛ به طوری که تا تقدیم جان و شهادت حاضر نیستند دست از راه و هدف خود بردارند و عزت اسلام و استقلال کشور را با هیچ چیز معامله نمی‌کنند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

و كَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٌ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهْنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا
وَمَا أَشْتَكَاؤُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۴

چه بسیار پیش آمده که جمع کثیری از پیروان پیامبری در جنگ کشته شده‌اند؛ با این حال، اهل ایمان با سختی‌هایی که در راه خدا به آن‌ها رسید، مقاومت کردند و هرگز بیمناک و زبون نشدند و سر به زیر بار دشمن فرو نیاوردند و راه صبر و ثبات پیش گرفتند که خداوند صابران را دوست دارد.

بنابراین، لازمه سرافرازی و استقلال و تسلیم نشدن در برابر دشمن، مقاومت و پایداری آگاهانه است. از این رو، اُمت پیامبر صلی الله علیه و آله سختی‌ها و فشارهای دشمن را تحمل کردند، ولی تن به سازش ذلت‌بار ندادند و حفظ استقلال و شرف و آزادی ملت برای آن‌ها از هر چیز مهم‌تر بود؛ چنان که امام راحل قدس سره فرمودند:

«اگر ما تسلیم امریکا و ابرقدرت‌ها می‌شدیم، ممکن بود امنیت و رفاه ظاهری درست می‌شد و قبرستان‌های ما پر از شهدای عزیز ما نمی‌گردید؛ ولی مسلماً استقلال و آزادی و شرافتمان از بین می‌رفت.»^۵

بدین ترتیب، بینش و آگاهی برای مدافعان و جنگجویان در حوزه اسلام، لازم است. آگاهی و بصیرت، نه تنها بازوی ایمان است، بلکه توان دفاعی مدافعان را نیز افزایش می‌دهد؛ به همین دلیل مولای متقیان علی علیه السلام در توصیف رزمندگان اسلام می‌فرمایند:

«حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ»^۶

بینش و آگاهی خود را بر شمشیرهایشان حمل می کردند.

۳. ولایت پذیری

یکی از مهم ترین ویژگی های رزمندگان ما در دوران دفاع مقدس، ولایت پذیری بود. آنان دریافته بودند که ولایت، حیات طیبه است؛ حیاتی که با درک و اطاعت ولایت نصیب انسان می شود و نسیم دل انگیز این حیات از آیات شریف قرآنی، روح و جان آن ها را نوازش می داد، زیرا قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^۷

ای کسانی که ایمان آورده اید، ندای دعوت خدا و رسولش را اجابت کنید، زیرا شما را زنده می کند.

این رمز پنهانی است که رزمندگان ما در طول دوران مبارزه و بعد از آن به حقیقت آن واقف شدند و هویت و عزت و سعادت دنیا و آخرت خود را در حیات ولایی یافتند و بدان اعتقاد راسخ پیدا کردند.

هر که کوی ولایت را زیارت کند، ثواب اعمال او بیش از آن است که قابل تصور باشد.

به قول حافظ:

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد

که خاک میکده عشق را زیارت کرد

در این جا برای نمونه می توان مالک اشتر را مثال زد که مولای متقیان علی علیه السلام در

وصف او می فرماید:

«فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا كَلِيلَ الظَّهْرِ وَ

لَا نَابِيَ الصَّرِيْبَةِ فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا وَ أَنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يَقْدَمُ وَ لَا يَحْجُمُ وَ لَا

يُؤَخَّرُ وَ لَا يَقْدَمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي»^۸

پس سخنش (مالک اشتر) را بشنوید و امر و فرمانش را در آنچه مطابق حق است پیرو باشید، زیرا او شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمی‌شود و ضربه آن بی اثر نمی‌گردد.

پس اگر شما را امر کند که به سوی دشمن بروید، روانه گردید و اگر فرمان دهد که نروید، بمانید که او در هر کاری پیش نمی‌افتد و بر نمی‌گردد و رو بر نمی‌گرداند و جلو نمی‌رود؛ مگر به دستور من.

همان طوری که ملاحظه می‌شود، همه آوازه و عظمتی که مالک‌اشتر دارد، برای اطاعت صادقانه و عشق به مقام ولایت امیرمؤمنان علیه السلام است. بنابراین، ولایت، سلطه نیست، بلکه مربی است. ولایت چیزی از انسان نمی‌ستاند، بلکه همه چیز به انسان می‌دهد. ولایت، انسان را تعریف می‌کند و به او حرّیت و آزادی و صلابت می‌بخشد. ولایت، در واقع حق مداری است و جویندگان حق را هدایت می‌کند. ولایت، پرتوی از حکومت خدا بر روی زمین است و در پرتو آن، خدا مداری و عدالت خواهی تحقق پیدا می‌کند. ولایت، روحیه ستیز با دشمنان را در انسان می‌دمد و عزّت اجتماعی و سیاسی کشور را تضمین می‌کند. اینک درس اطاعت پذیری از قیام ولایت را از رزمندگان اسلام می‌آموزیم تا دریابیم که چگونه ولایت به صورت جوهر مقاومت و ایثار در حماسه رزمندگان ما درخشیده است.

شهید چمران در مورد ولایت امام خمینی (ره) می‌گوید:

«این انقلاب بزرگ و تاریخی را ابرمردی رهبری می‌کند که در تاریخ بی نظیر است. ایمان به پاکی و تقوا و فداکاری و پایداری او را نظیری نیست. اگر همه راهبران انقلابی دنیا را سر هم بگذارند، از یک موی رهبر عالیقدر انقلاب ما کمتر هستند. این انقلاب صورت گرفته است تا ریشه‌های استثمار و استبداد و استعمار را بسوزاند؛ عدالت اجتماعی را تأمین کند؛ فقر و جهل و ظلم و فساد را از بین ببرد؛ ستم‌ها و محرومیت‌ها و ناراحتی‌ها و بی عدالتی‌ها را که قرن‌ها بر این کشور سیطره داشته است، نابود کند.»^۹

شهید حاج همّت در مورد ولایت امام خمینی می‌گوید:

«مادر! جهل حاکم بر یک جامعه، انسان‌ها را به تباهی می‌کشد و حکومت‌های طاغوت مکمل این جهلند و شاید قرن‌ها طول بکشد که انسانی از سلاله پاکان زاییده شود و بتواند رهبری یک جامعه سر در گم و سر در لاک خود فرو برده را در دست گیرد و امام، تبلور سلاله ادامه دهندگان راه امامت و شهادت و شهادت است. کلام او الهام بخش روح پرفتوح اسلام در سینه و وجود گنبدیده من بوده و هست.»^{۱۰}

شهید یوسف کلاهدوز در مورد ولایت امام خمینی می‌گوید:

نقش کلاهدوز در عملیات ثامن الائمه علیه السلام تعیین کننده بود و می‌توان آن را اوج اخلاص او نسبت به حضرت امام خمینی قدس سره دانست. شاهد بودم که در طراحی و سازماندهی عملیات و ایجاد هماهنگی بین ارتش و سپاه تلاش بی‌وقفه‌ای می‌کرد.

وقتی آبادان در محاصره دشمن قرار داشت و بنی صدر موضوع تخلیه شهر را مطرح کرده بود، او به خدمت حضرت امام قدس سره رسید و در این باره نظرخواهی کرد. امام قدس سره در جواب فرموده بودند: «حصر آبادان باید شکسته شود.» او اعتقاد داشت حرف امام قدس سره بی حساب نیست و از منبع غیبی الهام می‌گیرد.

وقتی درباره عملیات، با بی‌میلی تعدادی از فرماندهان مواجه شد، گفت: «اکنون که حضرت امام فرمودند حصر آبادان باید شکسته شود، اگر ما زنده نبودیم، بر ما تکلیف نبود ولیکن اکنون که ما زنده‌ایم، مکلف هستیم که فرمان امام را اجرا کنیم و حصر آبادان را بشکنیم. ما هشت ماه خون دل خوردیم و صبر کردیم و به این دلیل دست روی دست گذاشته بودیم و نظاره می‌کردیم و پیروز شدیم و از این پس هم باید پشت سر امام حرکت کنیم. نباید در جا بزنیم، نباید خسته بشویم، نباید در کار نظامی احساساتی بشویم.»^{۱۱}

شهید مهدی باکری در وصیت نامه خود می‌نویسد:

اینک فرازهایی از وصیت نامه این شهید را که صفا بخش جان است، می‌آوریم:

«سلام بر روح خدا، نجات دهنده ما از عصر حاضر؛ عصر ظلم و ستم، عصر کفر و الحاد، عصر مظلومیت اسلام و پیروان واقعی اش .

عزیزانم! اگر شبانه روز شکر گذار خدا باشیم که نعمت اسلام و امام را به ما عنایت فرموده، باز کم است. آگاه باشیم که سرباز راستین و صادق این نعمت شویم. خطر وسوسه‌های درونی و دنیا فریبی را بشناسیم و برحذر باشیم که صدق نیت و خلوص عمل، تنها چاره ساز ما است.

... بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل کنیم تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکر گذاری به جا آورده باشیم. وصیت من به مادرم و خواهران و برادران و اهل فامیل: بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست؛ همیشه به یاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید و از ته قلب پشتیبان و مقلد امام باشید.^{۱۲}

شهید حاج حسین خرازی در مورد ولایت امام خمینی می‌گوید:

«کاری به خط و خط بازی‌ها نداشته باشید؛ ببینید امام چه می‌گوید، مسیر امام کدام است، اگر قبول داریم که امام ولی فقیه هستند که مسلماً هستند، پس ما باید با او باشیم؛ هر چه گفت، همان را بپذیریم؛ هر که را انتخاب کرد، همان را قبول کنیم. اگر نماینده‌ای را برای منطقه‌ای برگزید، مطیع نماینده او باشیم. اگر کسی مسؤولیتی دارد، از برکت خون شهدا دارد؛ از وجود نازنین امام دارد؛ ما درباره سیاست باید به او اقتدا کنیم.»^{۱۳}

شهید آیه الله محلاتی در وصیت نامه‌اش عشق و علاقه خود را نسبت به امام این گونه بیان

می‌کند:

«از معظم له [امام] بخواهید برای آمرزش من، دعای مخصوص نماید. من در این عالم به او عشق می‌ورزیدم و امر او را امر خدا و رسول صلی الله علیه وآله می‌دانستم. امید است ایشان هم بعد از این عالم در پیشگاه خداوند شفاعت کند تا ان شاء الله در آن دنیا در کنار ایشان باشم.»

شهید محلاتی در کلام مقام معظم رهبری:

«...از خصوصیات دیگر شهید محلاتی، عشق و ارادت وافر به امام بود. او علاقه و اعتماد خاصی به نظرهای امام داشت؛ به طوری که هر موقع امام یک چیزی را بیان می‌کردند، مثل یک امر تعبیدی، برایش لازم الاجرا بود. چه روزی که امام حکم داده بود که باید این کار بشود و چه روزی که حکم نداده بود، ولی ایشان می‌فهمید که تمایل امام به این است.

... اعتماد و ارادت ایشان به امام به نظر من یکی از عوامل خستگی ناپذیری ایشان بود. این را من احساس می‌کردم که حضرت امام قدس سره نیز یک اعتمادی به او داشتند و نظرهایش را گوش می‌کردند.»^{۱۴}

بخشی از سفارشات شهید محلاتی که در تاریخ ۶۴/۱۱/۱۹ خطاب به برادران پاسدار و بسیجی ابلاغ شده است :

- در سپاه، کلیه امور براساس تبعیت از ولایت فقیه یعنی تسلیم مطلق در مقابل رهنمودها و فرامین حضرت امام انجام گیرد.

- تبعیت از خط مشی مقام رهبری در کلیه امور عقیدتی، فکری، سیاسی و نظامی لازم است .

- استقلال سپاه و وابسته نبودن آن به هیچ شخصیت و گروه و دسته خاصی را حفظ کنید و توجه داشته باشید که به فرمان امام امت، هر نوع باندبازی و گروه‌گرایی در سپاه ممنوع است .

- در وضع فعلی که امام امت می‌فرمایند: «مسأله اصلی، جنگ است» کلیه واحدها شرعاً

موظف هستند در درجه اول به امور جنگ بپردازند و هر نوع اهمال و سستی در این مورد

جایز نیست.^{۱۵}

ولایت پذیری بسیجیان

تفکر بسیجی که تبلور اطاعت صادقانه از مقام ولایت است، در دوران دفاع مقدس از زیباترین جلوه‌ها و نمادها برخوردار بود؛ به ویژه در شهرهای جنگی، که زن و مرد و کودک و جوان را به مقاومتی اعجاب‌انگیز در سایه ولایت فقیه واداشته بود، و آنچه که حقیقتاً دشمن را درمانده کرد،

حیرت و سردرگمی در شناخت تفکر بسیجی بود. از میان هزارها صحنه مقاومت حیرت‌انگیز، به خاطره‌ای از شهید مهدی زین الدین (فرمانده دلاور لشکر ۲۷ علی بن ابیطالب) بسنده می‌کنیم که گفت:

در شهر هویزه یک پیرمرد، دو پیرزن و دو پسر بچه ده ساله ساکن بودند. پرسیدم چرا نرفتید؟ گفت: جوان‌ها مون با حسین علم الهدی رفتند، ما موندیم؛ هم دهن کجی به عراقی‌هاست و هم دلگرمی بیشتر بچه‌ها... صدای جیبی بلند شد؛ پیرمرد مرا در اتاق مشرف به خیابان مخفی کرد. سرگرد عراقی پیاده شد و به پیرمرد گفت: «رئیس شما از این پس صدام است؛ [امام] خمینی را فراموش کنید.» یکی از دو پسر بچه جلو آمد و گفت: «بابام با حسین علم الهدی رفته با شما بجنگه، این عکس امام را هم او به من داده.»

سرگرد عکس را گرفت و پاره کرد و گفت: [امام] خمینی را فراموش کنید. بچه پاره‌های کاغذ را جمع کرد و بوسید و تقی به صورت او انداخت. سرگرد گلوله‌ای به سر او شلیک کرد و شهید شد. پسر دومی جلو آمد. چون شهادت او هم حتمی بود، از پنجره با رگباری سرگرد و همراهش را هلاک کردم؛ بلافاصله دو پیرزن و پیرمرد و پسر بچه را سوار جیب عراقی کردم و از شهر دورشان نمودم.^{۱۶}

ولایت در اسارت

مقاومت و پایداری رزمندگان ما در سیاهچال‌های دژخیمان بعثی، ضرب المثل روزگار است. خواندن یا شنیدن آن‌ها به قدری حیرت‌انگیز و تعجب‌آور است که عقول دنیوی ما، ساحت مقاومت و ایثار آنان را درک نمی‌کند، پس باید با زبان عشق این حماسه‌ها را تفسیر کرد. دژخیمان بعثی از شدت علاقه و عشق رزمندگان اسلام به مقتدای خویش با خبر بودند، لذا سعی می‌کردند با جسارت به امام راحل قدس سره روح و جان آن عزیزان را شکنجه دهند.

آقای حمید محمدی، از آزادگان سرافراز، در این باره می‌نویسد:

«بارها می‌خواستند که ما را وادار کنند تا به امام عزیزمان توهین کنیم؛ به کسی که شنیدن حتی یک کلامش در محیط اسارت، ماه‌ها روحیه ما را شاد و عالی نگه می‌داشت؛ به کسی که به عشق

دیدارش روزهای سخت را امیدوارانه سپری می‌کردیم. هر چه کردند، لب از روی لب هیچ کدامان نجبید. فرمانده که چشمانش داشت از حدقه در می‌آمد، همراه با بقیه سربازها حسابی افتادند به جان ما، از ضربه‌ای که به صورت و سرم خورد، در یک لحظه از خود بی خود شدم و خون از دهانم بیرون ریخت؛ زیر چشمانم سیاه و کبود شده بود، بچه‌های دیگر هم وضعشان بهتر از من نبود.

بعد از شش روز که در زندان اردوگاه بودیم، دوباره آمدند و تا حدی که دوست داشتند، مشت و لگد نثارمان کردند. پانزده روزی که در زندان بودیم، دیگر چشم‌هایمان به تاریکی محیط و بدن‌هایمان به ضربه‌های بعضی خو گرفته بود. در طول این مدت، فقط چند دقیقه‌ای بعد از آمار اجازه می‌دادند که برای رفتن به دستشویی از زندان خارج شویم.^{۱۷}

همچنین صحنه‌های متهورانه‌ای که رزمندگان ما در اسارت آفریدند، بسیار برای ما آموزنده و عبرت‌انگیز می‌باشد و راه و رسم اطاعت از مقام ولایت را به ما می‌آموزد. بیان یک نمونه، آن هم از سوی یک بسیجی کم سن و سال قابل توجه است:

بعثی‌ها در بازرسی بدنی از اسرا، ضمن ضبط وسایل، متوجه وجود چند قطعه عکس در جیب‌های ما شدند که در پس زمینه یکی از عکس‌ها تصویر حضرت امام خمینی قدس سره به چشم می‌خورد. عراقی‌ها پس از دیدن تصویر حضرت امام، آن را به یکدیگر نشان دادند و ادای احترام کردند که در این میان یکی از افسران عراقی متوجه شد و وقتی وضع را چنین دید، عکس را گرفت و آن را جلوی یکایک اسرا برد و از ایشان خواست تا ضمن بی احترامی به عکس، به شخصیت حضرت امام نیز توهین کنند.

خلاصه نوبت به برادر سیزده ساله‌ای به نام سهیل رسید. او عکس را گرفت، چند لحظه به آن نگاه کرد و سپس در حالی که همه چشم‌ها به او خیره شده بود، در میان حیرت و تعجب همگان، ابتدا عکس را به صورت چسباند و بعد آن را غرق بوسه کرد.

سایر اسرا همچنان که ناظر این صحنه تعجب آور بودند، به حیرتشان افزوده شد، زیرا این عمل متهورانه سهیل، درس بزرگی بود به یک یک اسرا، و پیامد آن شکنجه و ضرب و شتم سهیل بود از

سوی بعثی‌ها.

آری، شیر اگر در قفس باشد، باز هم شیر است، و روباه اگر در صحرا و بیابان آزاد باشد، باز هم روباه است. رزمندگان عزیز ما اگر چه سالیان دراز در اسارت دژخیمان بعثی بودند (بعثیانی که در شقاوت و بیرحمی و کاربرد انواع روش‌های پیشرفته در شکنجه عزیزان ما، روی سفاکان تاریخ را سفید کردند) اما غرور و شهامت ایمانی و عشق‌آن‌ها به ولایت در همه صحنه‌ها و پهنه‌های آفاق و انفس درخشید.

مرا به جز تو نیازی به دار فانی نیست
 دمی که بی تو برآید ز زندگانی نیست
 مرا ز آتش هجران کجا بود پروا
 که شمع دیر ترا میل سرفشانی نیست
 دلم رسیده به کویت مگو چه آوردی
 که عاشقان ترا جز غم ارمغانی نیست

۴. دنیا گریزی و ساده‌زیستی:

در میان تعالیم دینی از «دنیا» با تعبیر مختلفی یاد می‌شود؛ گاهی مورد مذمت بسیار قرار می‌گیرد و گاهی مورد ستایش. لذا قبل از همه لازم است برای فهم ماهیت «دنیا»، از نصوص دینی پرسش کنیم و نظر دین و بزرگان آن را در این باره جویا شویم. در برخی از نصوص دینی «دنیا» مورد توجه قرار گرفته است؛ طوری که مولای متقیان علی‌علیه السلام می‌فرمایند:

وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ، وَ يَقْتَاتُ مِنْهَا بِطَنِ الْاضْطِرَارِ^{۱۸}

بنابراین، دنیا عبرت‌کده می‌باشد و بهره‌وری از آن در حد نیاز و ضرورت، مفید است.

معبر آخرت ما دنیاست، پس باید از این معبر خوب استفاده کرد.

اما آیاتی هم در قرآن کریم وجود دارد که «دنیا» را نکوهش می‌کند، از جمله:

وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ^{۱۹}

دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست .

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ^{۲۰}

دنیا جز بازیچه کودکان و هوسرانی بی‌خردان نیست .

یاد آوری می‌شود دنیای مذموم، دنیایی است که به هنگام تعارض و تزاخم با آخرت، ترجیح داده می‌شود. کافران، مشرکان، منافقان و دنیاپرستان، کسانی هستند که آخرت را فدای دنیا می‌کنند.

در روایات دیگری این چنین آمده است:

فِيهَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى اَعْلَمْ اَنْ كُلَّ فِتْنَةٍ بَذَرَهَا حُبُّ الدُّنْيَا^{۲۱}

در آنچه خداوند به حضرت موسی وحی کرده است؛ بدان! بذر تمامی فتنه‌ها دنیا دوستی است .

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتْنِ وَأَصْلُ الْمَحْنِ.^{۲۲}

دنیا دوستی سر منشأ فتنه‌ها و مایه رنج‌هاست .

برای مبارزه در راه خدا شرایطی وجود دارد که تحصیل آن لازم است و موانعی نیز هست که پرهیز از آنها واجب می‌باشد. اما مهم‌ترین رکن و اصلی‌ترین شرط، همان تجارت دنیا و آخرت است؛ یعنی فروش دنیا و خرید آخرت؛ و منظور از دنیا که رأس هر خطیئه است، همان توجه به غیر خداست، زیرا همان طور که آخرت درجاتی دارد، دنیا نیز درکاتی دارد که بعضی از برخی دیگر فروتر و پست‌تر می‌باشد. شرط اصلی جهاد در راه خدا، همانا اجتهاد در تشخیص دنیا با همه درکات، و تمیز آخرت با همه درجات آن است و همچنین اقدام به داد و ستد و از دست دادن دنیا که در حقیقت رهایی از درکات آن می‌باشد .

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ

تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ

فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^{۲۳}

ای رسول! بگو ای مردم اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود و اموالی را که جمع کرده و مال‌التجاره‌ای که از کسادی آن بیم دارید و منازلی که به آن دل خوش نموده‌اید، بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا قضای حتمی خدا جاری گردد که خداوند قوم فاسق بدکار را هدایت نخواهد کرد.

البته مال و زن و فرزند و دارایی‌های دنیا تا آن جا خوب و ارزشمند هستند که مانع راه خدا و رسول و جهاد در راه او نشوند، در غیر این صورت، آفات هدایت و دین داری به حساب می‌آیند و کسانی که در بند دنیا و دودمان خود گرفتار شوند، از بزرگ‌ترین زیانکاران به شمار می‌روند. اما یک مجاهد فداکار همواره امیال و منافع مادی خود را فدای منافع اسلام و خدای تعالی می‌کند و نه تنها سرمایه‌های دنیایی، بلکه سرمایه معنوی خود، یعنی جان را نیز تقدیم خدا می‌کند.

امام راحل قدس سره فرمودند:

«باید انسان تمام امیال خودش را فدای میل اسلام بکند؛ همان طور که شما و همه رزمندگان ما واقعاً یک چهره‌هایی هستید که جان خودشان را که سرمایه همه چیز است، این را دارند فدا می‌کنند برای اسلام.»^{۲۴}

بنابراین، تا زمانی که انسان از دلبستگی به دنیا اجتناب کند و آنچه را که دارد، در هر شرایطی فدای منافع اسلام کند، انگیزه دفاع در او قوت می‌گیرد و فرهنگ دفاع نیز در مدار خود استوار می‌ماند. اما اگر به دنیا و رفاه‌طلبی رو آورد، نه تنها انگیزه دفاع از اسلام و ارزش‌ها در او از بین نمی‌رود، بلکه دلبستگی‌ها و تعلقات دنیایی، او را در موضع دشمنی با مدافعان اسلام قرار می‌دهد.

بدین ترتیب، نتیجه می‌گیریم که فرهنگ دفاع با فرهنگ رفاه‌طلبی قابل جمع نیست، و هر یک دیگری را دفع می‌کند؛ چنان که امام راحل قدس سره در بیانی بسیار زیبا فرمودند:

«بحث مبارزه و رفاه و سرمایه، بحث قیام و راحت‌طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت جویی، دو مقوله‌ای است که هرگز با هم جمع نمی‌شوند؛ و تنها آن‌هایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی بضاعت، گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب هستند.»^{۲۵}

بنابراین، آنچه لازمه حفظ روحیه دفاع و انگیزه مبارزه دائمی با دشمنان اسلام است، قناعت و بی‌اعتنایی به دنیا است. آنان که فکر می‌کنند با داشتن سرمایه و رفاه می‌توانند مبارز صحنه‌های دفاع از اسلام هم به حساب آیند، به فرموده امام راحل قدس سره سخت در اشتباه هستند.

به همین سبب مولای متقیان علی علیه السلام از «خباب بن ارت» به عنوان الگوی عینی مدافعان اسلام یاد می‌کنند که در طول عمر هفتاد ساله خویش، در قناعت و ساده زیستی زندگی کرد و همواره مرد پیروز میدان دفاع از اسلام و حریم ارزش‌های الهی به شمار می‌آمد:

يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ ابْنِ الْأَرْتِ فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا هَاجِرًا طَائِعًا وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَ عَاشَ مُجَاهِدًا، طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَ عَمِلَ الْحِسَابَ، وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ^{۲۶}

خدا خباب بن ارت را بیامرزد که از روی میل و علاقه، اسلام را قبول کرد و از وطن هجرت نمود، و قناعت او از دنیا به اندازه کفاف بوده است (یعنی به حد کافی از دنیا قناعت می‌کرد) و از خدا راضی و خشنود بود. در زندگی همواره اهل جهاد و مقاومت بود. خوشا به حال کسی که به یاد معاش باشد و برای روز واپسین کار کند و به اندازه روزی خود قناعت نماید و از خدا خشنود باشد.

اینک زندگی برخی از سرداران عزیز دفاع مقدس را پی می‌گیریم تا به یاری حق تعالی، نگرش آن‌ها به دنیا سرلوحه اعمال و رفتار ما قرار گیرد.

به راستی که گفتار و رفتار شهید چمران به قدری به هم آمیختگی داشت که موجب حیرت و اعجاب همگان شده است. ایشان در مورد دنیا می‌فرماید:

«اکنون حیات آنقدر در نظرم پست شده است که به خاطر جان خود یا هستی همه دنیا حاضر نیستیم حقی را زیر پا بگذارم یا دانه‌ای را به زور از موری بستانم و یا در ادای کلمه حق، از مرگ یا چیزی و یا کسی وحشت کنم، بلکه دست از جان شسته، خود به پیشواز حوادث آمده‌ام و همه هستی خود را خالصانه تقدیم کرده‌ام»^{۲۷}

مردان الهی اگر چه دوران حیات مادی آن‌ها کم است، اما درخشش معنوی آن‌ها در تاریخ و افکار عمومی بسیار بلند و پایدار است. شهید همت از کسانی است که دنیا را خوب برای ما

تعریف می کند .

ایشان خطاب به والدین خود می گوید:

«پدر و مادر فرهمند و مهربان! واضح است که من هم چونان مردان عادی زندگی را

دوست دارم؛ دنیا چیزی نیست که انسان از آن روی گردان باشد.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله دنیا را کشتزار سرای باقی می داند: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ

الْآخِرَةُ» چگونه می شود من، از این مزرعه پر بار بیزار گردم. لکن دل به دنیا بستن را

نمی پسندم، خویشتن را به دنیا نمی آلایم، خود را سرگرم این دنیای فانی و گذرا

نمی سازم، از جهان ابدی و از نعمت های بی کران «جنات عدن» غفلت نمی ورزم و

شخصیت حقیقی خود را که مقام خلیفه الله است، به ورطه فراموشی نمی سپارم.

پدر و مادر من! من زندگی را دوست دارم، ولی نه آنقدر که آلوده اش شوم و

خویشتن را گم کنم. علی وار زیستن و حسین وار شهید شدن را دوست دارم. الگوی

یک مؤمن، از بند هوی و هوس رستن است و من این الگو را نیز دوست دارم.^{۲۸}

شهید حسین خرازی علاوه بر این که به مال دنیا بی اعتنا بود، هیچ وقت به مقام و منصب هم

دلبستگی نداشت و می گفت: «مقام فایده ای ندارد، من علاقمندم که بی آرایش همیشه در میان

بسیجی ها باشم و به درد دل آن ها برسم» به همین لحاظ اغلب شب ها به سنگرها یا خوابگاه ها

سرکشی می کرد.

اصولاً حاج حسین، رزمنده ای متقی و خدا ترس بود؛ هر چه می کرد برای رضای خدا بود؛ هر

لحظه آماده شهادت بود.

بعد از عملیات خیبر که دستش قطع شده بود، به دیدارش رفتم؛ به من گفت: «ما در این دنیا

هیچ کار عمده ای نداریم، جز جهاد فی سبیل الله» و سرانجام هم در این راه به دیگر دوستان و

رفقایش پیوست .

شهید حسین خرازی در لباس پوشیدن چنان ساده بود که از هر لباس خود مدت زیادی استفاده

می کرد، به حدی که کهنه می شد. وقتی به ایشان اصرار می کردند که لباس جدیدی بگیرد، می گفت :

«درست است که من اختیار دارم به اندازه نیازم از بیت المال مسلمین بردارم، اما به

خودم اجازه نمی‌دهم و تا حد امکان از همین لباس‌ها استفاده می‌کنم.»

مسئول لشکر امام حسین علیه السلام می‌گفت :

«یک بار شاهد بودم که شهید خرازی پیراهن خود را شست و مدتی صبر کرد تا

خشک شده آنگاه آن را پوشید و رفت.»^{۲۹}

در مورد زهد و ساده زیستی شهید حاج غلامرضا صالحی، قائم مقام لشکر حضرت رسول صلی

الله علیه و آله سخن‌ها گفته‌اند :

«قرار بود عملیات در یکی از جبهه‌های جنگ صورت پذیرد، به همین دلیل فرماندهان

و معاونین یگان‌هایی که قرار بود در عملیات شرکت کنند، در یک محل گرد آمده

بودند؛ از جمله شهید حاج غلامرضا صالحی، قائم لشکر حضرت رسول صلی الله علیه

و آله. او میان بچه‌ها آمده بود و با آن‌ها احوالپرسی می‌کرد. چیزی که جلب نظر

می‌کرد، لباس بسیار ساده او بود. بچه‌ها به او گفتند شما که یک فرمانده عالی‌رتبه

هستید، پوشیدن چنین لباسی زینده‌تان نیست.

او قاطعانه گفت:

ما ساده زیستی و خلوص را از رهبران راستین خود همچون علی آموخته‌ایم.»^{۳۰}

به راستی شهید صالحی انسان را به یاد این جمله زیبای امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج

البلاغه می‌اندازد که فرمود:

وَاللَّهُ لَقَدْ رَقَعَتْ مَدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا^{۳۱}

به خدا قسم مرا جامه پشمینی بود که از بس آن را وصله کردم، از خیاط آن خجالت می‌کشیدم.

شهید باکری بسیار ساده زیست بود و در حفظ بیت المال بسیار کوشا بود؛ حتی همسرش را از

خوردن نان رزمندگان برحذر می‌داشت و از نوشتن با خودکار بیت المال منع می‌کرد. وقتی

همرزمانش او را به عنوان فرماندهی که مندرس‌ترین لباس بسیجی را مدت‌های طولانی استفاده

می‌کرد، مورد اعتراض قرار دادند، گفت: تا وقتی که می‌شود استفاده کرد، استفاده می‌کنم.»

همسر مهربانش در مورد ساده زیستی شهید باکری می‌گوید:

«مهدی هنگامی که در شهرداری خدمت می‌کرد، از حقوق خود، کارمندی را برای بچه‌های بی سرپرست پرورشگاه استخدام کرده بود، یا حقوق خود را نمی‌گرفت و اگر می‌گرفت، به افرادی که نیاز داشتند می‌داد و در شهر همچون یک کارگر همراه کارگران شهرداری کار می‌کرد. شنیدم که ماشین بنز صفر کیلومتر در شهرداری بود و ایشان استفاده نمی‌کردند. وقتی یکی از دختران بی سرپرست پرورشگاه عروسی می‌کند، ماشین را می‌دهد و می‌گوید تزئین کنند و برای اولین بار در عروسی این دختر بی سرپرست استفاده شود.»^{۳۲}

در مورد ساده زیستی شهید محمد علی اربابی، رئیس ستاد لشکر زرهی ۸ نجف اشرف، حتی در محیط کار سخن‌ها گفته شده است که به یک نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

«یک روز به ستاد لشکر هشت برای ملاقات با رئیس ستاد، شهید اربابی رفتم. تابستان بود و گرما بیداد می‌کرد. از پشت پنجره ستاد که رد می‌شدم، دیدم کولر گازی اتاق رئیس خاموش است. با خود گفتم: حالا هم که در این گرمای طاقت فرسا تا این جا آمدم، اربابی نیست.

دستگیره در را فشار دادم؛ با تعجب متوجه شدم که در باز است و اربابی داخل اتاق مشغول کار می‌باشد. پیشانی و اطراف چهره‌اش از عرق خیس بود و موهای جلو سرش به پیشانی چسبیده و لباسش از عرق نقش گرفته بود.

اول فکر کردم برق نیست یا کولر خراب است. وقتی از اربابی پرسیدم که این اتاق که کولر گازی دارد، چرا روشن نمی‌کنی؟

با دستمال عرق‌هایش را پاک کرد و گفت: الان بچه‌ها در داخل چادر از گرما نفس‌هایشان حبس شده؛ اگر من کولر را روشن کنم، مرتکب گناه شده‌ام.»^{۳۳}

این‌ها نمونه‌ای از زهد و وارستگی رزمندگان ماست که اگر سبکبار و وارسته از دنیا نبودند، نمی‌توانستند در میدان جهاد و شهادت، عاشقانه اوج بگیرند.

به راستی چه شد آن حال و هوا؟ و چه شد آن وارستگی‌ها و بی‌رنگی‌ها؟ چه شد قلبی که با

دنیا وداع کرده بود و همه آرزوی او کربلا بود؟

خوشا روزی که گرم جنگ بودیم
 میان رنگ‌ها بی رنگ بودیم
 دل هر کس شهادت را طلب داشت
 حدیث عشق و مستی را به لب داشت
 خوشا تنهایی شب‌های سنگر
 که دل بود و تمنا بود و دلبر
 ز زرق و برق دنیا دور بودیم
 سر و پا مست عشق و شور بودیم

۵. دعا و نیایش

یکی از اوصاف برجسته رزمندگان، روح عبودیت و توجه قلبی و خالصانه به خدای متعال بود. نماز و دعا و توسل و تهجد آنان برای بیدار دلان بسیار آموزنده و راه گشاست. چه نیکوست که به طور مجزاً، اجمالاً به هر یک از این موارد بپردازیم.

نماز

زیباترین نوع عبادت و پرستش خدای متعال است. نماز خالصانه و از روی نیاز، در تحوّل حالات انسان بسیار مؤثر است، و از طرفی عمود خیمه ایمان محسوب می‌شود؛ چنان که مولای متقیان علی علیه السلام فرمودند:

اللّٰهُ اللّٰهُ فِی الصَّلَاةِ فَإِنَّمَا عَمُودُ دِیْنِكُمْ^{۳۴}

خدا را خدا را درباره نماز، که نماز عمود خیمه ایمان شماست.

به همین دلیل، خدای متعال بندگان را به اقامه و برپا داشتن نماز فرمان داده است. البته صرف خواندن و قرائت کردن، با برپایی و استواری حقیقت نماز در جامعه متفاوت است؛ چنان که در قرآن کریم می‌فرماید:

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قَوْمُوا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ^{۳۵}

مراقبت کنید بر انجام نماز، به ویژه نماز وسطی (ظهر و عصر)، و از بر پادارندگان نماز باشید.

رزمندگان ما از مصادیق روشن برپا دارندگان فرهنگ نماز بودند و با اقامه نماز در سنگرها و یا بر روی خاک داغ جبهه‌ها، نه تنها نسیم عبودیت را بر کالبد کم رمق ما می‌دمیدند، بلکه بدین وسیله به خدا تقرب می‌جستند، و بهترین وسیله برای تقرب به خدا را نماز با حضور قلب و عاشقانه می‌دانستند؛ چنان که مولای متقیان علی علیه السلام فرمودند:

الضَّلوة قربان کُلِّ تَقَى^{۳۶}

نماز عاقل، تقرب تقوا پیشگان است.

ابوسعید ابی‌الخیر هم زیبا گفته است :

بر نخل وجود، برگ و بار است نماز

دیباچه خرم بهار است نماز

راهی به حریم کردگار است نماز

فریاد بلند روزگار است نماز

رزمندگان عاشق و خداجوی ما با درک حقیقت نماز در گرماگرم نبرد و مبارزه، وقتی صدای اذان را می‌شنیدند، سراسیمه به سوی نماز می‌شتافتند، و حتی برای ساعات و اوقات نماز لحظه شماری می‌کردند و به یقین می‌توان گفت صدای اذان که دعوت معبود از عاشقان است، زیباترین ترانه و نغمه جان پرور به حساب می‌آمد.

اینک به نمونه‌هایی از اذان و نماز رزمندگان، چه در میادین نبرد و چه در سیاهچال‌های اسارت رژیم بعثی، توجه کنید:

در عملیات کربلای دو، محمود کاوه، فرمانده لشکر پنجاه و پنج ویژه شهدا، کار عجیبی کرد. نیروهای خطشکن را که جلو فرستاد، آمد و نمازی دو رکعتی را اقامه کرد. بعد از نماز گفت: «این نماز را فقط به دو دلیل خواندم، اول برای پیروزی بچه‌های خطشکن و بعد...»

یکی از بچه‌ها پرسید: «بعد چه؟»

«دلم می‌خواهد اگر خدا لایقم بداند، این نماز آخرین نمازم باشد.»

و خدا لایقش دانست.

شهید محمود کاوه در همان عملیات شهید شد.^{۳۷}

توی فاو بودیم؛ در عملیات والفجر هشت شب سختی را گذرانیدیم. دشمن آتش بارانمان می‌کرد. من و دو نفر دیگر از بچه‌ها نماز نخوانده بودیم. دنبال جایی برای خواندن نماز می‌گشتیم. سنگری را گیر آوردیم پُر از نیرو. مجبور شدیم تک تک برویم آن‌جا، بایستیم به خواندن نماز. نمازمان را که خواندیم، از سنگر بیرون زدیم. در غرب رودخانه اروندرود به یک مجروح برخوردیم. خوابیده بود توی قایقی، می‌خواست برود آن طرف رود. توانایی‌اش را نداشت. نگاه به هم کردیم؛ تصمیم گرفتیم هر جا که می‌خواهد، ببریمش. سوار قایق شدیم؛ زدیم به آب. سکوت عجیبی بود.

میان رودخانه بودیم که گفت: «من هنوز نماز نخوانده‌ام.»

گفتیم: «با این زخم‌ها و تن و بدن چطور می‌خواهی نماز بخوانی؟» می‌خواستیم مانع خونریزی‌اش شویم.

گفت: «چیزم نیست. چند تا زخم کوچولو است، زیاد عذابم نمی‌دهد.» و بلند شد ایستاد و نمازش را ایستاده در قایق خواند.^{۳۸}

آفتاب کم‌کم اشعه طلایی خود را از افق بر می‌چید که ما به نقطه رهایی رسیدیم؛ جایی که پس از اعلام رمز عملیات باید علی‌وار بر سپاه دشمن حمله می‌بردیم. با فرا رسیدن وقت نماز مغرب و عشاء، همه به نماز ایستادند. اما این بار، برخلاف همیشه که نمازمان را به جماعت می‌خواندیم، همه برادران نماز را فرادا خواندند. بچه‌ها اشک می‌ریختند و خیلی‌ها حالتی داشتند که انگار آخرین نماز را می‌خوانند. گویا همه خود را مهتای شهادت کرده بودند. بعد از نماز، همه در حال سجده شدیداً منقلب شده بودند و به شدت گریه و زاری می‌کردند. آن چنان ضجّه می‌زدند که انسان را به یاد عاشورا می‌انداخت. سپس دریادلان عاشق، همدیگر را در آغوش گرفتند و این بار هم با بارانی از اشک، گونه‌ها را شستشو دادند.^{۳۹}

شب عملیات بدر سوار قایق شدیم، زدیم به خط. وقت نماز شد. رزمنده پیری با ما بود، با

محاسن سفید و بلند، با آب هور وضو گرفت. توی قایق ایستاد به نماز، وقت کم بود. وضو گرفتیم ایستادیم به نماز. هوا صاف بود و نسیمی دلمان را روشن می‌کرد. جهت قبله را از ستاره‌ها پرسیدیم. نماز آن شب بهترین نماز بود که تا حالا خوانده‌ام.^{۴۰}

عراقی‌ها با خشونت تمام مرا با خود بردند. در راه مدام کتک می‌خوردند و تهدید می‌شدند. هنگام ظهر، تصمیم گرفتم نماز بخوانم؛ با این امید که خداوند، نماز همراه با ناله و درد را می‌پذیرد، اما وقتی سرباز عراقی متوجه حرکت لب‌هایم شد، مشت محکمی به پشت سرم کوبید. ناچار شدم بقیه نمازم را در دل بخوانم. پس از آن قضیه تا یک ماه با لباس خونی و آلوده نماز می‌خواندم؛ آن هم بدون قطره‌ای آب و تنها با تیمم.^{۴۱}

قبل از عملیات کربلای سه، کنار خلیج فارس همه بچه‌های لشکر چهارده امام حسین علیه السلام به نماز ایستادند؛ شکوه عجیبی داشت این نماز و همین طور پایانش. هر کس خودش را در آغوش پُر مهر دیگری انداخته بود و می‌بوسیدش و می‌بوییدش و می‌گفت حلالم کن، شفاعتم کن، ببخش، اگر بد کردم. اگر خانواده‌ام را دیدی، سلامم را برسان و عقده دل می‌گشود، با بهای مروارید اشک. و با چه صفا و صمیمیتی! و چه بی‌ادعا! هیچ کس از گریه ابایی نداشت. یکی از روحانی‌ها با اشک به بچه‌ها می‌گفت: اگر توی آب با مشکلی روبرو شدید، فقط مولایتان را صدا بزنید، فقط حسین علیه السلام را داد بزنید در دل‌هایتان. بخواهیدش با تمام وجودتان. سه بار فریاد بزنید «السلام‌علیک یا ابا‌عبدالله» با همین فریادهای دل بود که بچه‌ها توانستند اسکله‌الامیه عراق را فتح کنند.^{۴۲}

ما در اردوگاه رمادیه یک بودیم و همواره مراسم نماز جماعت را برگزار می‌کردیم. در مقابل، عراقی‌ها که از انسجام و وحدت بچه‌ها بیمناک بودند، سعی در برهم زدن نماز جماعت و ایجاد تفرقه در میان ما داشتند.

یک روز که نماز را شروع کرده بودیم، عراقی‌ها کابل در دست به پشت پنجره آمدند و ما را زیر نظر گرفتند. پس از آن نماز، عراقی‌ها پیش‌نمازمان را که یک فرد بسیجی بود صدا زدند و با خود بردند. چند ساعت بعد وقتی او را برگرداندند، آنقدر به کف پایش کابل زده بودند که

چشم‌هایش کم سو شده بود و به زحمت اطراف خود را می‌دید.^{۴۳}

هر وقت برادرها احساس می‌کردند که روحیه‌شان ضعیف شده است و می‌دیدند آتش دشمن زیاد است، همه با هم به روی خاکریز می‌رفتند و اذان می‌گفتند. حسابش را بکنید اگر ۳۰۰ نفر با هم اذان بگویند، چه می‌شود؟! چنان ضعیفی در روحیه دشمن به وجود می‌آمد که در این گونه مواقع به سنگ‌هایشان پناه می‌بردند و دیگر خبری از آتش نبود.^{۴۴}

تهجد و شب زنده‌داری

یکی از سنت‌های نیکو و تحسین برانگیز رزمندگان و آزادگان سرافراز، تهجد و شب‌زنده‌داری بود، که این میراث گرانبها را از ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای الهی به ارث برده بودند. خدای متعال هم صفت نیکوی عاشقان را شب زنده‌داری و سحرخیزی می‌داند:

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ^{۴۵}

پاسی از شب را به بیداری می‌گذرانند و سحرگاهان به استغفار مشغولند.

اشک و آه سحری، کلید حوائج رزمندگان بوده است. آنان که به فیض شهادت نایل آمدند، از این مفتاح فرج، بهره جستند، و به مراد دل رسیدند و پیام آن‌ها هم به ما این غزل حافظ بود:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی ببری

می‌صبح و شکر خواب صبحدم تا کی

به قدر نیم شبی کوش و گریه سحری

مولای متقیان علی‌علیه السلام در مورد عاشقان شب می‌فرمایند:

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً وَاعَيْنَهُمْ بَاكِيَةً

مؤمنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا پاک و چشمانشان در شب‌ها گریان است.

البته اشک و آه شبانه علامت عشق و توجه خدا به عاشقان است؛ یعنی خدا هر بنده‌ای را که دوست دارد، میل آن‌ها را به نیایش و تضرع و زاری سوق می‌دهد تا در متن این گریه و زاری،

صفای باطن و سرور و شادابی روانی را به آنها ارزانی دارد؛ چنان که مولوی گفته است:

چون خدا خواهد که ما یاری کند

میل ما را جانب زاری کند

ای خُنک چشمی که او گریان اوست

ای همایون دل که او بریان اوست

از پی هر گریه آخر خنده‌ای است

مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است

اینک به نمونه‌هایی از تهجد رزمندگان و آزادگان عزیز توجه کنید تا ببینید که چگونه مصادیق روشن آیات و روایات شدند و در ضمن به این حدیث نورانی امام صادق علیه السلام دقت نمایید که فرمودند:

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَمْ يُصَلِّ صَلَاةَ اللَّيْلِ.^{۴۶}

کسی که نماز شب نمی‌خواند، از شیعیان واقعی ما نیست.

روزهای ما با آموزش و شب‌ها در رزم شب می‌گذشت. آن ماه، ماه رمضان بود و بوی عملیات در منطقه پیچیده بود. بچه‌ها شور و حال عجیبی داشتند؛ از سرشب تا اوایل صبح، دعای مخصوص ماه رمضان را می‌خواندند و ناله می‌کردند.

از نیمه شب به بعد، اگر به محل مراسم صبحگاهی پایگاه سر می‌زدی، در نگاه اول تصور می‌کردی همه مشغول نماز جماعت هستند؛ به ساعت که نگاه می‌کردی، متوجه اشتباهت می‌شدی و می‌فهمیدی که آن‌ها نماز شب خوان‌های جبهه هستند. هر کس برای این که شناخته نشود، شگردی به کار می‌برد؛ یکی به سر و صورت خود چفیه می‌بست، دیگری بر روی شانه‌ها و سرش پتو آویزان می‌کرد و بعضی هم در گوشه‌های دنج و خلوت، به آرامی قامت رسایشان را در مقابل معبود می‌شکستند.^{۴۷}

یک شب در اثر صدایی از خواب پریدم. فانوس روشن بود. دیدم شهید «معززی» مشغول خواندن نماز است و در سجده است؛ بلند نشدم تا او نفهمد من او را دیده‌ام و دوباره خوابیدم.

حدوداً ۲ ساعت بعد دوباره بلند شدم، دیدم هنوز نماز شب می‌خواند!!^{۴۸}

یکی از اسرا که پایش قطع شده بود، نیمه‌های شب از خواب بیدار می‌شد و بالشی جلوی خود می‌گذاشت و بعد مهر خود را روی آن قرار می‌داد و به صورت نشسته، مشغول خواندن نماز شب می‌شد. او مدت‌ها ذکر می‌گفت و اشک، مثل مروارید از چشمانش فرو می‌غلتید. خدا گواه است که نوای دلنشین «الهی العفو» چنین عزیزانی در نیمه شب، قلب هر انسانی را تکان می‌داد و مانند صاعقه، شب تاریک و ظلمانی را می‌شکافت.^{۴۹}

در اردوگاه موصل ۴، یک شب به یکی از بچه‌ها که نگهبان شب بود، سفارش کردم که مرا برای نماز شب بیدار کند؛ وقتی سر موقع مرا بیدار کرد، متوجه شدم که بیش از نود درصد بچه‌ها مشغول خواندن نماز هستند. با دیدن این صحنه از خودم خجالت کشیدم.^{۵۰}

مدتی بود که عراقی‌ها نسبت به زود بیدار شدن بچه‌ها برای نماز شب حساس شده و آن را ممنوع اعلام کرده بودند. در واقع بچه‌ها حق نداشتند قبل از اذان صبح بیدار شوند و از این جهت، برای اقامه نماز شب دچار مشکل می‌شدند.

در یکی از شب‌ها، حاج آقا ابوترابی که در اردوگاه به سر می‌برد، به دلیل کسالت مزاج و تب شدیدی که داشت، پیراهنش خیس عرق شده بود. آن شب، وقتی از خواب بیدار شدم، حاج آقا را دیدم که به حالت نشسته به دیوار تکیه داده بود و در حالی که از شدت تب می‌لرزید، مهر نماز را روی زانویش گذاشته بود و نماز شب می‌خواند.^{۵۱}

انس با قرآن

انیس روز و شب رزمندگان در جبهه‌ها بعد از خدای متعال، قرآن کریم بوده است. رزمندگان با شوق تلاوت قرآن و تفکر در معانی آیات آن، حقیقت این آیه را عینیت بخشیدند که:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ^{۵۲}

به راستی که قرآن، دستورالعمل سیر و سلوک رزمندگان بوده است؛ به تعبیر زیبای

استاد معظم حضرت علامه حسن زاده آملی (حفظه الله):

«ما در عرفان عملی، دستورالعملی جز قرآن نداریم و روایات و ادعیه که از اهل بیت عصمت: صادر شده، همه رشته‌هایی هستند که از دریای بیکران قرآن منشعب شده و همه مرتبه نازله قرآن‌اند».^{۵۳}

رزمندگان ما با علم به این که قرآن کتاب انسان‌سازی است، با تعمق در آیات قرآن، دردهای دل خود را درمان می‌کردند و نیرو و توان مقابله با دشمن را مرهون دلبستگی به قرآن می‌دانستند، و یک لحظه از قرآن جدا نبودند؛ مخصوصاً در زمان عملیات، آیات و سوره‌هایی را که حفظ بودند، در دل و زبان زمزمه می‌نمودند و یا قرآن را در جیب روی سینه نگهداری می‌کردند، و چه بسیار شهیدانی که خون پاکشان بر صفحات قرآن همراه آنان، نقش بست، و به راستی که مصداق این کلام نورانی مولای متقیان بودند که فرمود:

تَالَيْنَ لَأَجْزَاءَ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.^{۵۴}

قرآن را بخش بخش، همراه با تأنی و تفکر و با ترتیل قرائت می‌کنند و بر اثر تعمق در آیات آن، دل‌هایشان محزون می‌شود و از این طریق، دردهای باطنی خویش را درمان می‌کنند.

از مصادیق بارز رابطه‌ای که مولای متقیان علی‌علیه السلام بین عاشقان بیدار دل و قرآن برقرار کرده است، رزمندگان ما بوده‌اند. مرحوم الهی قمشه‌ای قدس سره چه زیبا این حالات را به نظم درآورده است:

همه شب تا سحر، آن عشق‌بازان

ز شوق دوست، چون شمع گدازان

کنند اجزاء قرآن را تلاوت

به ترتیب و تفکر وز درایت

کنند از فکر در آیات قرآن

هزاران دردِ جان خویش درمان

کتاب عشق، قرآن است دریاب

صحیفه سدّ سجان است دریاب
می شیرین پاک آسمان است
ز قرآن جو که تاک آسمانی است
شهود غیبی و غیب شهودی است
صعود قوسی و قوس صعودی است
خوشا آنان که شب زین دفتر عشق
همی خوانند نام دلبر عشق
خوشا آنان که هر شب تا سحرگاه
بدین خوش نغمه از دل بر کنند آه

همچنین مایه آرامش دل آزادگان سرافراز ما در زندانهای مخوف رژیم بعثی عراق، سه چیز بوده است: خدا، قرآن و اهل بیت علیهم السلام. مرحوم فیض کاشانی غزلی دارد که بیانگر حال عزیزان ما در گوشه‌های اسارت است:

اگر اجل دهم مهلت و خدا توفیق
من و خدا و کتابی و گوشه خلوت

مراد از کتاب، قرآن کریم است که انیس دل آرام عزیزان ما بوده است.

در این جا به ذکر خاطره‌ای از آزاده سرافراز مهندس یحیوی بسنده می‌کنیم:

فکر کردم که شاید روز برای خواندن قرآن بهتر باشد. صبح شد، اتاق کمی روشن‌تر بود، ولی باز هم نمی‌شد به راحتی قرآن خواند. تنها راه ورود نور به اتاق، پنجره‌ای بود به عرض نیم متر و طول دو متر که سر تا سر آن از پوشش کرکره مانندی از آلومینوم پوشیده شده بود. از این پنجره حدود ساعت دو صبح نور خیلی باریکی وارد اتاق می‌شد که از سوی دیوار غربی سلول شروع می‌شد. بعد حرکت می‌کرد و نصف سلول را طی می‌کرد و از روی دیوار شرقی قطع می‌شد. در اتاق به آن تاریکی برای خواندن قرآن این بهترین فرصت بود. قرآن را دست می‌گرفتم و با نور حرکت می‌کردم و قرآن می‌خواندم.^{۵۵}

دعا و توسل

خودسازی و تحصیل معرفت و ترکیه نفس در پرتو دعا و توسل به اهل بیت علیهم السلام نیاز دائمی رزمندگان ما در جبهه‌های نبرد بوده است. اگر امروز آن پاکبازان شمع محفل یاران و یاد و خاطره آنان زینت بخش دل و جان شده، ناشی از سوز و ساز عاشقانه آنان در میان سنگرها بوده است. به قول عطار نیشابوری:

تا نسوزی و نسازی همچو شمع

دم مزن از پاکبازی پیش شمع

خوشا به حال رزمندگان و آزادگان ما که دوران جهاد و مبارزه را به کلاس درس عرفان و عشق‌ورزی با معشوق مبدل کردند و با دعای کمیل و دعای توسل و زیارت عاشورا اُنسی جاودانه داشتند؛ گویی همه نیاز خود را در مضامین دعا جستجو می‌کردند و آن چنان در اشک دیده و خون جگر غوطه‌ور می‌شدند که زبان از وصف بیان آن عاجز است، ولی می‌توان گفت که رزمندگان عاشق ما، وضو با اشک دیده و طهارت با خون دیده می‌کردند. به قول حافظ:

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد

به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

رزمندگان ما ذکر و دعا و توسل به اهل بیت علیهم السلام را باب رحمت الهی می‌دانستند، و از این طریق نه تنها خدای متعال را از خود راضی می‌کردند، بلکه باب رحمت او را به روی خود می‌گشودند.

مولای متقیان علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

فَمَتَى شِئْتَ اسْتَطَعْتَ بِالْذِّعَا أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ^{۵۶}

هر زمان که می‌خواهی ابواب رحمت خدا را به روی خود بگشایی، به دعا متوسل شو.

همچنین رزمندگان ما در دعا کردن همّتی بلند داشتند و از خدای متعال در اوج توسل و استغاثه، شهادت را طلب می‌کردند. شهادت‌طلبی غایت آمال رزمندگان عزیز بوده است؛ چرا که شهادت را حیات ابدی و پایدار می‌دانستند و به این سرّ کلام مولای متقیان علیه السلام واقف بودند

که به فرزند خود فرمود:

فَلتَنِّكُنْ مَسْأَلُکَ فِیْمَا یَبْقٰی لَکَ جِهَانُ وِ یَتَقٰی عَنکَ وَبَالَهُ^{۵۷}

باید بهترین درخواست تو از خدا آن چیزی باشد که زیبایی آن برای تو ماندگار و سختی آن برای تو ناپایدار است.

بنابراین، چه چیزی بهتر و زیباتر از شهادت، که فقهه مستانه را به تعبیر زیبای امام خمینی قدس سره بر لبان شهیدان می‌نشانند، و آنان را از رنج و محنت زندگی دنیوی به اوج اعلای کمال می‌رسانند.

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا بهترین کاری را که در شب آخر عمر به یاران و فرزندان توصیه می‌کند، دعا و نیایش و خلوت کردن با خدای متعال است. عاشوراییان پس از فرمایش امام حسین علیه السلام هر یک در گوشه‌ای از خیمه‌گاه سر بر سجده نهاده، با معبود خود به راز و نیاز پرداختند، و تضرع و زاری و نیایش عارفانه آن‌ها، توجه فرشتگان و عرشیان را به خود جلب کرد؛ به گونه‌ای که با حیرت، برای تماشای آنان در صحرای کربلا فرود آمدند:

روح را امشب نوازش لازم است

تا سحر ذکر و نیایش لازم است

هر کسی در خیمه‌اش خلوت کند

با خدا از روی دل صحبت کند

با دعا دل را دهید آرایشی

تا نماند هیچ در آن ناخوشی

بعد از آن رفتند درون خیمه‌ها

هر کسی با ذوق و شوق و اشتها

آن شب از شور مناجات حسین

آمدند لاهوتیان با شور و شین

در تردد انبیاء و اولیاء

بودند آن شب از خدا تا کربلا

جبرئیل آمد با خیل ملک
 با خود آورد ساکنان نُه فلک
 وام خواه شور آن شب گشته‌اند
 عاشق تسبیح زینب گشته‌اند

همین صحنه زیبا و دل‌انگیز را رزمندگان ما در شب‌های عملیات به نمایش می‌گذاشتند؛ به طوری که آتش فراق و سوز وصال، آنان را از خود بیخود می‌کرد. فریاد تکبیر، یاعلی، یازهرا، یاحسین و یامهدی آنان، زلزله در ارکان عرش و فرش می‌افکند؛ گویی در آن لحظات چیزی برای آن‌ها دشوارتر از آتش فراق یار نبود. به قول فروغ بسطامی:

عقل پرسید که دشوارتر از مردن چیست؟
 عشق فرمود فراق از همه دشوارتر است

اینک به نمونه‌هایی از دعا و توسل رزمندگان توجه نمایید.

مرحله دوم عملیات فتح خرمشهر بود که پرس و جو کنان و با عوض کردن چند ماشین، بالاخره موفق شدم خودم را به مقر لشکر برسانم. همین که پایم را به مقر گذاشتم، یکباره تمام خستگی‌هایم را فراموش کردم. بچه‌ها مشغول خواندن دعای توسل بودند و اشک شوق می‌ریختند. بی‌شک، عده‌ای از آن‌ها بیش از چند ساعتی دیگر میهمان این دنیا نبودند. من هم در گوشه‌ای از آن جمع جا گرفتم. وقتی دعای توسل تمام شد، بچه‌ها با چشمانی که از شدت گریه سرخ شده بود، خود را آماده حرکت کردند.^{۵۸}

شب قبل از عملیات، بچه‌ها تصمیم داشتند بیرون چادرها دعای توسل راه بیندازند. دشت را حال و هوایی خاص در برگرفته بود. قرار بر این شد که از جمع بچه‌ها، هر کسی به انتخاب خودش، یک قسمت از دعا را قرائت کند و به یکی از ائمه اطهار علیهم السلام توسل بجوید. دعا آغاز شد. از میان بر و بچه‌های دسته که نزدیک به چهل، پنجاه نفر می‌شدند، چهارده نفر به اختیار به چهارده معصوم متوسل شدند.

یکی دو روز بعد، عملیات آغاز شد و عجیب این‌جاست که هر چهارده نفری که آن شب دعا را برگزار کرده بودند، به مقام شهادت نایل آمدند.^{۵۹}

چند شبی از اسارت‌مان می‌گذشت و ما را در سالی واقع در شهر بصره محبوس کرده بودند. پس از به جای آوردن نماز مغرب، برق سالن قطع شد و در آن فضای تاریک و حزن‌انگیز، در آن سیاهی ظلمت، دل‌هایمان عجیب گرفته بود و غم سنگینی را احساس می‌کردیم. یکی از برادران شروع به خواندن دعای توسل کرد و پس از آن زار زار گریستیم.

جو روحانی و ملکوتی عجیبی بر سالن حاکم شده بود که ناگاه یکی از نگهبانان عراقی در سالن که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود، در همان حال که گریه می‌کرد، با عصبانیت تمام عکس صدام را از دیوار کند، آن را ریزریز کرد و داخل سطل آشغال ریخت.^{۶۰}

۶. ایثار و شهادت‌طلبی

ایثار به معنای برگزیدن نیاز دیگران بر خود است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة.^{۶۱}

اما در خصوص رزمندگان اسلام، ایثار به معنای برگزیدن شهادت به عنوان خلعت عزت و سعادت دنیا و آخرت است. شهادتی که شهد آن شوق لقای پروردگار است.

واژگان ایثار و شهادت‌طلبی و آن چنان با افکار و اندیشه‌های رزمندگان ما آمیخته شد که گویی عزت و شهرت آن‌ها با نام و یاد شهیدان جاودانه شده است. واقعیت امر جز این نبود که اگر جوانان پرشور و علاقمند به حضور در جبهه‌ها، انگیزه شهادت‌طلبی و شوق وصال جانان را نداشتند، هرگز حاضر نبودند آن همه فداکاری و ایثار کنند، و این عشق و ایثار را از مولای خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ارث بردند که فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ لَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ - وَلَوْ قَدْ حَتَمَ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رَكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ^{۶۲}

به خدا سوگند، اگر عشق به مقام شهادت و لقای حق نبود، اصلاً به جنگ با دشمن نمی‌پرداختم و از شما جدا می‌شدم.

وصف حال رزمندگان ما همانند مولایشان این گونه بوده است؛ اگر چه همه دنیای استکبار را

در مقابل خود می‌دیدند، اما عشق به لقای دوست و وصال یار، آن‌ها را در اوج ایثار و از خودگذشتگی قرار داده بود؛ به طوری که لسان مقامشان این شعر ابوسعید ابوالخیر است که گفت:

اندر همه دشت خاوران سنگین نیست

کس با من و روزگار من جنگی نیست

با لطف و نوازش وصال تو مرا

در دادن صدهزار جان ننگی نیست

بارها از لسان مبارک حضرت امام خمینی‌قدس سره شنیدیم که فرمود جوانان از من می‌خواهند دعا کنم که خداوند شهادت را نصیب آنان کند. این روحیه در واقع از الطاف خفیه الهی بود که جوانان ما را یکباره متحوّل کرد تا در آرزوی شهادت همه چیز را در طبق اخلاص نهند و به محبوب دل آرام خود تقدیم کنند.

شهادت، غایت مقصود اولیای الهی و حتی اهل بیت‌علیهم السلام است؛ به طوری که مولای متقیان‌علیه السلام بارها از خدای متعال شهادت را تقاضا می‌کند و حتی بهترین آرزو و آمال خود را شهادت معرفی می‌نماید و می‌فرماید: روزی به پیامبر خداصلی الله علیه وآله گفتم در نبرد اُحد به من وعده شهادت داده بودی، لکن هنوز تحقق نیافته است.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: وقتی که آن روز فرا رسد، صبر تو چگونه خواهد بود؟

فقلت: یا رسول‌الله! هذا من مواطن الصبر و لكن من مواطن البشري والشكر.^{۶۳}

سپس گفتم: یا رسول‌الله! این مورد، از مصادیق صبر نیست، بلکه از موارد بشارت و سپاس است.

بر این اساس، ملاحظه می‌کنید وقتی ضربت شمشیر زهرآلود ابن‌ملجم بر فرق سر امیرمؤمنان‌علیه السلام قرار می‌گیرد، می‌فرماید: «فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ» یعنی به خدای کعبه رستگار شدم.

حافظ شیرین سخن هم زیبا گفته است:

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی‌خود از شمشیر پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند
 چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
 آن شب قدر که این تازه براتم دادند
 هاتف آن روز به من شروه این دولت داد
 که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
 این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد
 اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند

رمزندگان ما هم به مولایشان اقتدا کردند و بر اساس ایمان و عشق عمیق خود به خدا، همواره آرزوی شهادت و لقای او را داشتند. هیجان عشق و اشتیاق لقای حق، گاهی به جایی می‌رسید که دلدادگان، توان کتمان کردن آن را از دست می‌دادند و بی‌صبرانه به میدان نبرد می‌شتافتند.

ما در تاریخ اسلام داستان «عمرو بن جموح» را داریم که وقتی جنگ «احد» آغاز شد، همه مجاهدان و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده نبرد شدند. «عمرو بن جموح» که پیرمردی ناتوان بود، با پای لنگ در صحنه اعزام حاضر می‌شود. فرزندان و خویشانش او را از جهاد منع می‌کنند، ولی او همچنان بر جهاد پافشاری می‌کند؛ تا این که ایشان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برند تا مگر آن حضرت او را منصرف کند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله شور و اشتیاق «عمرو» را دید، به فرزندانش فرمود: «مانع او نشوید، زیرا او اشتیاق شدیدی به جهاد دارد، شاید خداوند نعمت شهادت را نصیبش کرده باشد».

«عمرو بن جموح» خوشحال و خندان آماده جهاد شد و هنگامی که از شهر بیرون آمد، چنین دعا می‌کرد:

اَللّٰهُمَّ اِزِقْنِي السَّهَادَةَ وَلَا تَرْدُنِيْ اِلَى اَهْلِيْ^{۶۴}

خداوند! شهادت را روزی من کن و مرا به خانواده‌ام باز مگردان.

یک مدافع مسلمان می‌داند که هدف از جهاد، اعتلای کلمه حق در جهان است و پاداش این مجاهدت، جلب رضای خدا و بهشت جاویدان است. لذا اگر بر دشمن پیروز گردد، به سعادت و پاداش بزرگی دست یافته است و اگر شهید شود، به جوار رحمت حق نایل خواهد آمد؛ یعنی در

هر دو صورت، پیروزی و سعادت نصیب او خواهد شد. روشن است که چنین منطقی، شکست‌ناپذیر است و پیروزی مجاهدان و شکست دشمنان را رقم می‌زند.

قرآن کریم نیز با تعبیری زیبا از روحیه شهادت‌طلبی، آن را هنر مردانی می‌داند که زندگی آخرت و رضایت و خشنودی حق تعالی را بر زندگی محدود ناپایدار دنیا برگزیدند:

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا^{۶۵}

کسانی که حیات دنیا را با آخرت معامله می‌کنند، باید در راه خدا بجنگند و کسی که در راه خدا می‌جنگد، کشته شود یا پیروز شود، بزودی پاداش عظیمی به او عنایت خواهیم کرد.

امام راحل‌قدس سره نیز با بهره‌گیری از این منطق مقدس و جاودانه، یک ملّت را به صحنه معامله با خدا آوردند؛ به ویژه در دوران دفاع مقدس این منطق را اتکای اندیشه جوانان غیور و با اخلاص قرار دادند؛ به طوری که همه آحاد ملّت با آشنایی به مکتب سرخ شهادت، رمز بقا و حیات ابدی را دریافته، صحنه‌های نبرد را سیل‌آسا پر کردند و برای جانفشانی در راه اسلام و قرآن سر از پا نمی‌شناختند.

امام راحل‌قدس سره با استناد به همین روحیه، خطاب به دشمنان انقلاب اسلامی فرمودند:

«این کوردلان نمی‌بینند که در هر شهادتی و در هر جنایتی ملّت متعهد به اسلام و کشور، مصمم‌تر و در صحنه حاضرترند؟ اینان پس از بمباران شهرها در جنوب و غرب و قتل عام‌های فجیع مردم بی‌پناه، فریاد جنگ جنگ تا پیروزی را نشنیدند که ملّت وفادار، شهادت را در راه خداوند با آغوش باز پذیرا هستند؟»^{۶۶}

امام راحل‌قدس سره با اشاعه فرهنگ شهادت‌طلبی در مقابل زرق و برق سلاح‌های مدرن و تجهیزات موشکی دشمنان اسلام، به خلق استراتژی روشنی دست زدند و شکست‌ناپذیری آن را طی هشت سال دفاع مقدس به اثبات رسانیدند. بدیهی است منطقی که در آن مرگ و حیات، هر دو به منزله پیروزی است، هرگز شکست نمی‌پذیرد.

«اگر ما نایل بشویم به فوز شهادت، باکی از این نداریم که در این دریای پرخروش عالم شکست

بخوریم؛ شکست صوری، یا پیروز بشویم؛ پیروزی صوری. اگر ما در آن مرحله از سیری که داریم، پیروز از کار درآیم، مرگ ما پیروزی است و حیات ما نیز پیروزی است.^{۶۷}

مصادیق ایثار در جبهه‌ها

اینک نمونه‌هایی از ایثار و شهادت‌طلبی رزمندگان و شهیدان را با هم مرور می‌کنیم. شهید محمدرضا دستواره، قائم مقام لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله بود. وقتی برادرش حسین شهید شد، برای شرکت در مراسم تشییع او به تهران رفت، ولی بیش از سه روز در تهران نماند و به منطقه برگشت. وقتی به سید گفتیم که خوب بود لااقل تا شب هفت برادرت می‌ماندی و بعد برمی‌گشتی. در جواب گفت: «گفته‌ام کنار قبر حسین، قبری را برای من خالی نگه دارند» و هنوز ده روز از شهادت برادرش نگذشته بود که محمدرضا نیز در همان عملیات به او ملحق شد. او تا هنگام شهادت یازده بار مجروح شده بود.^{۶۸}

در اولین روز عملیات والفجر هشت، شهید «نعمت‌الله جعفری» در حال شناسایی مواضع دشمن، از ناحیه کتف به شدت مجروح شد و با سختی و علیرغم میل وی، او را به عقب منتقل کردیم تا معالجه شود، ولی با یک پانسمان، مجدداً به منطقه آمد و قصد اعزام به خط را داشت. چند نفری بسیج شدیم تا او را از رفتن به خط منصرف کنیم. او را روانه اصفهان کردیم تا معالجه و درمان شود و پس از بهبود به منطقه باز گردد. چند روز بعد متوجه شدیم که او تعدادی از برادران را به هورهای اطراف برده است و با کتف مجروح به آن‌ها غواصی و بلم‌رانی یاد می‌دهد. او در عملیات بعدی میهمان خدا شد.^{۶۹}

عملیات بیت‌المقدس ۷، در تابستان و در منطقه جنوب انجام شد و هوای بسیار گرم جنوب، تشنگی شدیدی را به بچه‌ها تحمیل می‌کرد. لب‌های خشکیده و ترک خورده بچه‌ها به سختی تکان می‌خورد و آب، آب می‌گفتند، ولی کسی نمی‌توانست برای آن‌ها کاری انجام دهد، چون قمقمه‌ها از شب گذشته خالی شده بود.

در این شرایط، شهید «علی اربابی» فرمانده گردان، مثل حضرت ابوالفضل علیه السلام برای تهیه

آب تلاش می‌کرد تا این که زیر آتش پرحجم دشمن، قدری آب تهیه کرد و به تمامی بچه‌ها داد، ولی خود او مثل حضرت ابوالفضل به آب لب نزد و با لب تشنه به شهادت رسید.^{۷۰}

پیرمردی در دیده‌بانی توپخانه از من پرسید: کربلا کجاست؟ و من سوی کربلای حسین را به او نشان دادم. پیرمرد با حالت خاصی رو به کربلا کرد و با مولایش حسین علیه السلام سخن گفت؛ سخنی که هر چه بود، رایحه دل‌انگیزی می‌پراکند و عطر شهادت با خود داشت.

فردای آن روز پیکری غرق به خون دیدم که به شهید حاج اسماعیل شیخی تعلق داشت. این همان پیرمردی بود که سوی حسین علیه السلام را سراغ می‌گرفت.

به راستی مقصد همین جاست. آیا من راه را می‌دانستم یا این پیرها؟ من راه را نشان دادم، اما پیر به مقصد رسید.^{۷۱}

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

لذت گمنامی، لذتی است پایدار؛ چرا که در امتداد هدف بلندی قرار دارد، اما شهرت تا چه پایه ماندگار است و چه هدفی را جست و جو می‌کند؟

من در جریان جنگ کسی را دیدم که آخرین حد تصور گمنامی را آرزو می‌کرد. طبق دستور فرماندهی توپخانه، توپ‌ها را همراه کلیه امکانات به موضع جدید در شهر فاو انتقال دادیم. نیروها همگی تلاش می‌کردند تا هر چه سریع‌تر آتشبار را برای شلیک آماده کنند، اما تلاش برادر مجتبی شمس، بیش از سایرین بود. حال عجیبی داشت. شب از نیمه گذشته بود که شمس گفت: «مایلم امشب تا صبح برای حرف بزنم. آن شب را هرگز فراموش نمی‌کنم. شب، شب حرف‌های قشنگ بود.»

او گفت: «من عاشق شهادتم، دوست دارم به گونه‌ای شهید بشوم که هیچ گونه اثری از من باقی نماند، من دوست دارم گمنام بمانم و امیدوارم که مورد لطف و بخشش خداوند واقع شوم» شگفتا! می‌خواست که از او هیچ نماند. او سرانجام به آرزوی دیرینه‌اش نایل آمد؛ آن گونه که اثری از وی باقی نماند.^{۷۲}

در عملیات کربلای ۵، امدادگر بودم. در همین عملیات دو مجروح را دیدم که بر زمین افتاده بودند. بالای سر یکی از آنها رفتم که هفت ترکش خورده بود. خواستم زخم‌هایش را ببندم که دیدم با چشمانش به برادر مجروح دیگری اشاره می‌کند و منظورش این است که برو به او برس. وقتی بالای سر برادر مجروح دیگر رفتم او نیز گفت: «اول جراحات برادرم را ببند و بعد زخم مرا». مانده بودم چه کنم... عاقبت به سوی برادر اول که جراحات بیشتری داشت رفتم و زخم‌هایش را بستم. وقتی کارم به پایان رسید، متوجه شدم که مجروح دیگر به شهادت رسیده است.^{۷۳}

عراقی‌ها طی یک تفتیش در اردوگاه، یک گُلت پیدا کرده بودند. آن‌ها دسته دسته بچه‌ها را می‌بردند و شکنجه می‌کردند تا از جریان اطلاع پیدا کنند، اما به نتیجه‌ای نرسیده بودند، به همین دلیل هر روز عده‌ای را می‌بردند تا موضوع روشن شود. وقتی آزار و اذیت عراقی‌ها شدت گرفت، یعقوب که از جریان اسلحه خبر نداشت، برای نجات بچه‌ها از شر عراقی‌ها، خودش را به عنوان صاحب اسلحه معرفی می‌کند تا بهانه را از دست عراقی‌ها بگیرد. آن کافرها هم او را می‌برند به اتاق ویژه و آن قدر شکنجه می‌دهند تا این که یعقوب^{۷۴} به شهادت می‌رسد.^{۷۵}

کنار پل نشسته بودیم. غرق فکر بودیم و سکوت. حاجی سکوت را شکست: «دیشب خواب دیدم میررضی زیر یک درخت سرسبز و با طراوت نشسته، منتظر من بود». با بغضی در گلو نگاهش کردم و گفتم: «نه حاجی! حرف از رفتن زن». گفت: «نه می‌دانم، که او منتظر من است، باید بروم». گفتم: «خب، من هم خواب خیلی‌ها را می‌بینم».

تازه از بیمارستان آمده بود، دست‌هایش درد شدیدی داشت. پنجه‌هایش را در جیبش فرو کرد و با حالت خاصی، در حالی که چشم‌هایش عمق آب‌ها را می‌کاوید، گفت: «نه، این فرق دارد، من باید بروم. قبول کن، این فرق دارد، میررضی منتظر من است».^{۷۶}

رفته بودیم برای عملیات، که با مانع سیم‌خاردار برخورد کردیم و نتوانستیم معبر را باز کنیم، با تمام این اوضاع و احوال، عملیات می‌بایست انجام می‌شد. مسؤول دسته، برادران را جمع کرد و

نظرخواهی کرد و به این نتیجه رسید که یک یا دو نفر باید روی سیم‌خاردار بخوابند و دیگران از روی او رد شوند. همه برادران رزمنده برای خوابیدن بر روی سیم‌خاردار داوطلب شدند، و مسؤولشان ۲ نفر را انتخاب کرد. آن دو نفر به جای این که به پشت بر روی سیم‌خاردار بخوابند تا درد کمتری بکشند، با صورت بر روی سیم‌ها خوابیدند. وقتی از آن‌ها سؤال کردند که چرا به صورت، روی سیم‌خاردار خوابیده‌اند؟ گفتند: برای این که بچه‌ها نگاهشان به صورتمان نیفتد تا خجالت بکشند.

وقتی که همه رزمندگان رد شدند، تکه‌های گوشت آن برادران را از لای سیم‌خاردار در می‌آوردند. الله اکبر!^{۷۷}

طلبه شهید، قهرمان گریوانی در سال ۶۵ به ما حوزویان پیوست، بعد به جبهه رفت. در چندین عملیات شرکت کرد. یک بار گفت: «من دوست دارم در عملیات شرکت کنم و نهایت تلاشم را در پیروزی لشکر اسلام به کار بگیرم و دست آخر مثل امام حسین علیه السلام به شهادت برسم؛ به گونه‌ای که بدنم توی آفتاب داغ بماند و پاره‌هایش را کسی نتواند جمع کند، مگر خود آقا!»

بعد از عملیات کربلای ۵، خبر شهادت و مفقود الجسد شدن «قهرمان» به من رسید؛ بعداً جنازه‌اش پیدا شد. گلوله توپی بالاتنه‌اش را به کلی برده بود و باقیمانده جسدش را از روی پلاکی که به کمر بسته بود و مُهر و تسبیحی که در جیب داشت و بند پوتینی که همیشه سفید انتخاب می‌کرد، شناختند.^{۷۸}

صالی، یکی از قهرمانان خونین شهر بود؛ کسی بود که با تن لخت به سوی تانک‌های عراقی آر. پی. جی شلیک می‌کرد. وقتی به او گفتیم: تو چرا پیراهنت را درمی‌آوری و با پای برهنه به سوی تانک‌های عراقی شلیک می‌کنی؟

گفت: «نمی‌دانم؛ وقتی دارم می‌جنگم، مثل این که دارم پرواز می‌کنم؛ این لباس‌ها به تن من خیلی سنگینی می‌کند».

«صالی» از میان یکایک کوچه‌ها عبور می‌کرد، از بالای پشت بام‌ها خودش را به نزدیک‌ترین کوچه‌ای که تانک عراقی بود می‌رساند و به طور ناگهانی مقابل تانک عراقی ظاهر می‌شد و در ۱۲ متری می‌نشست و گلوله آر. پی. جی را شلیک می‌کرد، با همان تن لخت، و بعد از این که تانک در

شعله می سوخت، او به شکرگزاری، زمین را سجده می کرد.^{۷۹}

آن روزها که سردشت بودیم، حاج رسول فیروز بخت، غالب اوقات می گفت: «حاج آقا! شب ما رو بیدار کن!» او بلند می شد نماز می خواند و دعا می کرد. مناجات‌هایش در حال گریه بود. از بس که مبهوت صداقتش بودم، چندین دفعه با او خداحافظی کردم. هر بار که می رفت، احتمال شهادتش بود. اما آن شبی که برای عملیات می رفت، همراه معاون گردان بود. همراه او که در عملیات عاشورای ۳، وقتی در کنار سیم‌های خاردار تیر می خورد و می فهمد که «سیم‌چین» با خود ندارد، خود را روی سیم‌های خاردار می اندازد و فریاد کنان از بچه‌ها می خواهد که از روی او عبور کنند تا عملیات متوقف نشود.^{۸۰}

شب‌های عملیات، مکرر اتفاق می افتاد که در حین پیشروی در معبر، رزمندگان به میدان مین برخورد می کردند که یا کاملاً خنثی نشده و یا قابل پیش‌بینی نبوده است.

به هر حال در این معبرها مانده بودند که چه کنند که ناگاه یکی از برادران عزیز روحانی که هم وظیفه ارشاد بچه‌های گردان را داشت و هم پیشاپیش آن‌ها حرکت می کرد، گفت: «بچه‌ها! شما رو قسم میدم که من روی این سیم‌خاردار می خوابم و شما به سرعت از روی من رد بشین».

و بعد منتظر جواب نماند و خود را روی سیم‌خاردارها انداخت و فشار و تیزی آن‌ها را به بدن خویش خرید. بچه‌ها ابتدا نمی رفتند، حداقل می خواستند یکی از خودشان این کار را بکند، ولی حاج‌آقای روحانی که به صورت، روی سیم‌خاردار خوابیده بود، بچه‌ها را قسم می داد که وقت را تلف نکنید و تعارف نکنید و از روی من عبور کنید. بیش از شصت و هشت نفر از بچه‌ها بدین ترتیب از روی بدن این عزیز گذشتند و به پیشروی خود به سوی دشمن ادامه دادند. این ایثارگری نقش بسیار مهمی در کسب و تصرف مواضع دشمن و انهدام نیروهای بعثی داشت.^{۸۱}

۷. صبر و مقاومت

صبر یعنی تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها به منظور رسیدن به اهداف و آرمان‌های مقدس. لازمه این صبر، زبان به شکایت نگشودن و بی‌تابی نکردن، و در عین حال توفیق پیروزی و رهایی از

سختی‌ها را از خدای متعال خواستار شدن است؛ چنان که خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ^{۸۲}

صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد.

بنابراین، صبر به معنای سکوت و دست روی دست گذاشتن نیست، بلکه جوهر مقاومت است، و مقاومت هم باید با تدبیر و دوراندیشی همراه باشد؛ همان طور خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید از نماز و صبر طلب یاری کنید:

اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ^{۸۳}

از صبر و نماز طلب یاری کنید که خدا با صابرین است.

بدین ترتیب، بی‌صبری و جزع و بی‌تابی، نه تنها ضد صبر است، بلکه بنیان پایداری و استقامت را ویران می‌کند، لذا مولای متقیان علی علیه السلام به اشعث می‌فرماید:

إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَاجُورٌ وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ^{۸۴}

اگر صبر و خویشتنداری را پیشه خود سازی، آنچه که مقدر است، تحقق می‌یابد و تو پاداش صبر خود را به دست خواهی آورد. اگر جزع و بی‌تابی کنی، آنچه که مقرر است، تحقق می‌یابد؛ در حالی که گناه را برای خودت دست و پا کرده‌ای.

پس آسایش و عافیت، در سخن‌ها و دشواری‌های روزگار پنهان است و کلید موفقیت و سعادت‌مندی، صبر است. به قول سعدی:

نگفتم روزه بسیاری نیاید

ریاضت بگذرد سختی سرآید

پس از دشواری آسانی است ناچار

ولیکن آدمی را صبر باید

مقاومت رزمندگان در دوران حماسی هشت سال دفاع مقدس، تحقق عینی آیات و روایاتی است که صبر و استقامت را به مؤمنان سفارش می‌کند؛ به طوری که در دریای مشکلات و دشواری‌ها و طوفان سهمگین حوادثی که دشمنان اسلام و قرآن آفریدند، قهرمانانه شنا کردند و

درس پایداری و صلابت را به نحو احسن فرا گرفتند و حاصل آن رنج‌ها، گنج بیداری و صیقل دادن فطرت خداجویی بوده است و همچنین گوهر حق را در دریای صبر صید کردند؛ چرا که خدای متعال، حق را با صبر و پایداری عجین کرده است:

وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ^{۸۵}

به قول مولوی:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان

آخر والعصر را آگه بخوان

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی همچو صبر آدم ندید

اینک بر ما واماندگان از قافله ایثار و شهادت است که دفتر صبر و مقاومت رزمندگان و شهیدان دفاع مقدس را عاشقانه مطالعه کنیم و از حماسه و ایثار آن‌ها که در پرتو صبر و استقامت دینی آفریده شد، متواضعانه درس بگیریم و آن را الگوی راهی قرار دهیم که فقط برای ارزش‌ها و دستاوردهای خون شهیدان بدان راه دعوت شده‌ایم، و یقین بدانیم که اگر از آن همه تجارب حیرت‌انگیز عبرت نگیریم، پند و اندرز دیگران در ما اثری نخواهد داشت؛ چرا که مولای متقیان علی علیه السلام در این باره فرمودند:

وَ مَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ بِالْبَلَاءِ وَ التَّجَارِبِ لَمْ يَنْفَعْ شَيْءٌ مِنَ الْعِظْمَةِ^{۸۶}

کسی که سختی‌ها و تجارب گذشته، او را بیدار نکند، پند و اندرز، وی را سودی نبخشد.

اما افسوس که به قول سعدی:

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به گوش مردم ناتوان چو آب در غربال

مصادیق صبر و مقاومت در جبهه‌ها

اینک از خدای متعال می‌خواهیم که به ما توفیق درک مقامات معنوی رزمندگان و شهیدان را عنایت فرماید. با این امید، در این جا به نمونه‌هایی از صبر و مقاومت آنان می‌پردازیم؛ باشد که با بهره‌مندی از برکات و رشحات آن عزیزان، مشمول شفاعت شهیدان واقع شویم.

در کردستان دو گروه ضربت با هم بودیم. شهید نوروز نظری بی سیم چی گروه بود. او از ناحیه پا مجروح شد و ما خواستیم او را به عقبه منتقل کنیم. ما بر این کار اصرار می کردیم و او رضایت نمی داد منطقه را ترک کند. او با بدنی مجروح به مقاومت تحسین برانگیز خود ادامه داد. عراقی ها وقتی مقاومت قهرمانانه شهید نظری را دیدند، به شدت عصبانی شدند و به محض دسترسی به او، به هر دو چشمش تیر خلاصی زدند؛ چشم هایی که بارها به شوق شهادت گریسته بود.^{۸۷}

در محوطه اردوگاه قدم می زدیم و دنیای تنگ و تاریک اسارت را با خاطرات اندوهبار و رنج آور آن دوران سخت مرور می کردم.

در همین هنگام یکی از برادران را دیدم که لب هایش زخمی و خونی بود. از او پرسیدم چرا لب هایت خونی است؟

در جوابم گفت: «یکی از دژبان ها با گرفتن بهانه ای کتکم زد و من چون می دانستم آن ابلیس علاوه بر آن که قصد آزار و اذیت را دارد، سعی می کند تا به این طریق آه و ناله ام را بلند کند، به همین دلیل لب هایم را گاز گرفتم تا حسرت یک آه را هم بر دل او بگذارم؛ گر چه می دانستم که این کار عصبانیت او را افزون تر خواهد کرد!»^{۸۸}

نگهبان رفت و بعد از مدتی کبابی را که داخل بشقاب پهن شده بود آورد و جلوی من گذاشت. بعد از ۲۲ روز گرسنگی، عطر کباب اشتها را تحریک می کرد. مسئول آن جا گفت: «بخور، گرسنه هستی بخور تا بعد با هم صحبت کنیم».

گفتم: «من ترجیح می دهم اول صحبت ها را بکنیم، بعد ببینم آیا به نتیجه ای می رسیدیم یا نه، سپس تصمیم بگیرم که اعتصاب غذا را بشکنم یا نه».

... بالاخره به نتیجه ای نرسیدیم و من به اعتصاب غذا ادامه دادم.^{۸۹}

حاجی زینلی روز دوم عملیات والفجر هشت، در اثر آتش سنگین دشمن از ناحیه سر و گردن زخم های عمیقی برداشت. او را به اورژانس بردند تا به مراکز درمانی شهرستان ها اعزام کنند. روز بعد از مجروحیت با کمال تعجب حاجی را در خط مقدم دیدم! ابتدا شک کردم، چون سر و گردنش باند پیچی بود. جلو رفتم و پس از سلام و احوال پرسی گفتم چرا جهت معالجه به عقبه نرفته است.

در حالی که با دست باندهای سرش را مرتب می‌کرد، گفت: ما که هنوز مزدمان را نگرفته‌ایم، به همین دلیل بازگشتیم.^{۹۰}

در بیمارستان الرشید نوجوان هفده ساله‌ای را در حالت بیهوشی کامل به اتاق ما آوردند که از شدت ضعف به حال اغما فرو رفته بود ... پس از ساعت‌ها چشم باز کرد ... می‌گفت در منطقه قصر شیرین به جبهه عراقی‌ها نفوذ می‌کند و بر اثر انفجار یک مین شکمش دریده می‌شود. وقتی به هوش می‌آید، خود را در حالی که شکمش بخیه شده و دست و پایش بسته بود، در کف یک حمام می‌بیند... هر گاه از شدت درد فریاد می‌زد، با فرود چند ضربه به بدن مجروحش، او را ساکت می‌کردند. اما در همان حال، ذکر و دعا و راز و نیاز با خدا را فراموش نمی‌کرد. برای این که از ما کمک نخواهد، از تخت پایین می‌آمد و به دستشویی می‌رفت...

بخیه‌های شکمش شکافت و خون از زیر باندها بیرون زد. هر چه فریاد زدم که پزشکی بیاید، بی‌فایده بود و حال او هر لحظه بدتر می‌شد... ما را از آن جا بردند... بعدها فهمیدم که بر اثر شدت جراحات به شهادت رسیده است.^{۹۱}

در یکی از اردوگاه‌ها وارد شدیم، عکس بزرگی از صدام را جلو در گذاشته بودند و به همه دستور داده بودند که به عکس احترام بگذارند.

نوبت به من که رسید، عکس را به زمین کوبیدم؛ شیشه‌اش خرد شد و بعد خود عکس را هم پاره کردم. عراقی‌ها با دیدن این صحنه، برای پذیرایی! آمدند؛ سه ماه زیر شکنجه بودم. من در همین اردوگاه «محمدجواد تندگویان» وزیر سابق نفت را دیدم. از او پرسیدم که کارت صلیب سرخ دارد یا نه؟

جواب داد: نه! ندارم.

گفتم: آقای تندگویان! چون کارت نداری، آدرست را بده تا برای خانواده‌ات نامه بنویسم.

متواضعانه گفت: آدرس من این است: صبر، استقامت!!^{۹۲}

رفتار وحشیانه عراقی‌ها در برخورد با برادران آزاده باعث شد که در زندان الرشید با آن‌ها درگیر بشویم. تعداد ما هیجده نفر بود و تعداد نیروهای بعثی حدوداً هفتاد نفر که به حالت آماده باش در محوطه زندان مستقر بودند.

در ادامه درگیری ما موفق شدیم یکی از سربازان عراقی را به گروگان بگیریم و خواسته‌های خود را در قبال تحویل او عنوان کنیم.

عراقی‌ها که وضع را چنین دیدند، ظاهراً آمادگی خود را برای پذیرش شرایط اعلام کردند. در ضمن متعهد شدند که هیچ کدام از بچه‌ها را تنبیه و شکنجه نکنند، اما پس از آزادی گروگان، آن‌ها ناجوانمردانه من و چهار نفر دیگر از برادران را به شکنجه گاه بردند.

دو ماه تمام با دستبند دست‌های ما را بستند و با کابل و باتوم به پذیرایی از ما پرداختند. پس از پایان شکنجه سخت و مداوم، دشمن اعتراف کرد که از مقاومت و پایداری تک تک برادران در تعجب و حیرت فرو رفته و مستأصل و درمانده شده است.^{۹۳}

مدت ۱۴ ساعت بود که آب نداشتیم و تشنگی شدید بر برادران مستولی شده و آن‌ها را به ضعف انداخته بود. همراه با تعدادی از بچه‌ها که جراحاتشان شدید نبود، به غاری در چند متری مواضع خودمان رفتیم تا مجروحین را مداوا کنیم و در ضمن استراحتی کرده باشیم. خون زیادی از من رفته بود. آن روز تا شب در غار بودیم تا این که بالاخره آفتاب غروب کرد. شب شد و مجروحین را به ارتفاع رساندیم و من نیز با آن‌ها به طرف ارتفاع رفتم و از آن جا به کمک دیگر برادران به پشت جبهه منتقل شدیم. من بیش از ۳ روز در درگیری نبودم، ولی برادران دیگر مدت ۷ روز در زیر شدیدترین آتش دشمن مقاومت کردند و دشمن در این مدت ۱۴ بار به ضدحمله دست زده بود، ولی هر بار با یاری خدا با تعداد زیادی کشته، مجبور شده بود عقب‌نشینی کند.^{۹۴}

در عملیات بدر، اصغر از ناحیه پا بشدت مجروح شد، ولی از بیمارستان فرار کرد و به جبهه بازگشت. دوستانش به شعبان^{۹۵} گفتند که اصغر وضعیت جسمی مناسبی ندارد و باید بستری شود. او (شعبان) نیز می‌دانست خانواده‌اش منتظر اصغر هستند (جهت مراسم عروسی).

ولی مثل این که به او الهام شده بود که برای اصغر در بهشت برین حجله دامادی بسته‌اند. لذا هیچ گونه جلوگیری از اصغر نکرد و او به شهادت رسید. خود شعبان آنقدر درگیر عملیات بود که حتی برای مراسم اصغر نتوانست بیاید و با یک نامه، خانواده را به صبر و استقامت دعوت کرد.^{۹۶} با این که سه روز بود که از شروع عملیات خیبر گذشته بود، اما شهید «حاج‌همت» که کار

هدایت گردان‌ها را به عهده داشت، نتوانسته بود استراحت کند؛ به نحوی که پاهایش دیگر به فرمان او نبودند و نمی‌توانست روی پا بایستند؛ تکیه به دیوار و سنگری می‌داد و با صدایی خسته با بی‌سیم با گردان‌ها در تماس بود. به او گفتند: حاجی! شما حالتان اصلاً مساعد نیست، بچه‌ها به اورژانس اطلاع داده‌اند و آمبولانس آمده که شما را به بیمارستان ببرد، اما حاجی قاطعانه پاسخ داد: «نمی‌توانم بروم، بچه‌ها باید هدایت شوند؛ آن‌ها باید صدای مرا بشنوند. اگر در خط بالای سرشان نیستم، حداقل صدای من باید در خط حضور داشته باشد».

بچه‌ها اصرار کردند، اما فایده‌ای نداشت. به ناچار امکانات اورژانس را پای بی‌سیم آوردند، آستین او را بالا زدند و به دستش سرم وصل کردند و حاجی بی‌توجه به آن‌ها با دست دیگرش بی‌سیم را گرفته بود و با گردان‌ها در تماس بود و آن‌ها را هدایت می‌کرد.^{۹۷}

در عملیات مطلع‌الفجر، ما و سایر فرماندهان ارتش و سپاه در ارتفاعات «تنگ کورک» مستقر بودیم. در آن جا هوا بسیار گرم بود؛ به طوری که حتی آب برای وضو گرفتن نداشتیم. در چنین وضعیتی شهید بروجردی^{۹۸} قبول نکرد و در پاسخ گفت: تا هنگامی که دشمن قصد طمع به میهن ما را دارد، استراحت مفهومی ندارد.^{۹۹}

پیام‌ها و انتظارات

یکی از بهترین راه‌های شناخت شخصیت و اندیشه و مرام رزمندگان و شهیدان، پیام‌ها و وصیت‌نامه‌هایی است که از خود به یادگار گذاشته‌اند؛ به طوری که انسان می‌تواند با مطالعه آن‌ها به اهداف و انتظارات و دغدغه‌های درونی آنان پی ببرد و قضاوت صحیح و منظمی نسبت به عملکرد آن‌ها داشته باشد.

مولای متقیان علی‌علیه السلام در این باره به مالک اشتر می‌فرمایند:

وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ... وَ إِنَّمَا يَسْتَدِلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يَجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى
السن عبادة^{۱۰۰}

و همانا مردم به کارهایت نظر می‌کنند و درباره بندگان صالح خدا به آنچه خداوند بر

زبان بندگانش جاری ساخته است، قضاوت می‌کنند.

بر اساس این معیار که مولای متقیان علیه السلام ارائه فرموده‌اند، اوصاف و مجاهدت رزمندگان و شهیدان ما به عنوان بندگان مخلص و خداجو و بی‌ادعا در لسان اولیا و مسلمانان با تقوا، ساری و جاری است و حتی در اغلب موارد از کار رزمندگان خداجو به اعجاز و شگفتی یاد می‌کنند، و به راستی که یکی از مصادیق عمل صالح، همان ذکر و یادآوری عمل زیبا و تحسین برانگیز صالحان زمین است.

به قول سعدی:

چو خواهی که نامت بود جاودان

مکن نام نیک بزرگان نهان

به هر حال استفاده از تاریخ و تجارب زندگی صالحان، می‌تواند متضمن سعادت دنیا و آخرت انسان باشد؛ به ویژه پیام‌ها و سفارش‌های شهیدان ما گنجینه معرفت و منبع شناخت و هدایت است، که اگر ما به درستی از آن بهره‌گیری نماییم و فکر و اندیشه جوانان و نوجوانان نسل حاضر را با آن آشنا کنیم، یقیناً از خطر هجوم بیگانگان مصون خواهیم ماند.

اگر به محتوای پیام‌ها و انتظارات شهیدان و رزمندگان خوب توجه کنیم، در می‌یابیم که محور اصلی پیام‌ها و سفارش‌ها همان است که اولیای الهی، پیروان و بازماندگان خود را بدان سفارش می‌کنند. مثلاً مولای متقیان علی علیه السلام در بهره‌مندی از تاریخ و تجربه گذشتگان به فرزندش می‌فرماید:

وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنْ أَحَبَّ مَا أَنْتَ اخْتُدَّ بِهِ إِلَى مِنْ وَصِيَّتِي

تَقْوَى اللَّهِ... وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.^{۱۰۱}

بدان ای پسر! بدون تردید آنچه از وصایای من که باید بدان عمل کنی، تقوای الهی و آثار مردان صالح از نیاکان خود و شایستگان از اهل بیت است.

به قول ناصر خسرو:

مرا این روزگار آموزگار است

کزین به نیست ما را آموزگاری

به راستی که رزمندگان و شهیدان و ایثارگران سرافراز ما پیامی جز این نداشتند که بازماندگان را

به سوی خدا، سیرت اهل بیت علیهم السلام، و پرهیز از دنیا و حفظ احکام شریعت و قرآن کراراً دعوت کنند.

ما در این مقال از بین انبوه پیام‌ها و وصیت‌نامه‌ها، موضوعات مشترک را استخراج کردیم و به صورت پیام جمعی رزمندگان و شهیدان و آزادگان سرفراز به حضورتان تقدیم می‌داریم.

مهم‌ترین محورهای پیام‌ها

۱. ولایت فقیه
۲. نماز
۳. جلب رضایت خدا
۴. پاسخ به ندای امام حسین علیه السلام
۵. رعایت حجاب
۶. معامله جان و مال با خدا
۷. دعوت به نیکی و احسان
۸. سفارش به اطاعت از حضرت امام‌قدس سره و همدلی با روحانیت
۹. فداکاری برای حفظ اسلام
۱۰. سفارش به شناخت راه امام خمینی‌قدس سره
۱۱. دعوت به ادامه راه شهیدان
۱۲. آرزوی شهادت
۱۳. سفارش به اقامه نماز جماعت
۱۴. پرهیز از دنیاطلبی
۱۵. برپایی باشکوه نماز جمعه
۱۶. پاسداری از انقلاب
۱۷. فرهنگ شهادت
۱۸. غایت آمال
۱۹. دعوت به مسئولیت‌پذیری در حفظ اسلام
۲۰. دعوت به انفاق
۲۱. بصیرت و آگاهی

۲۲. تعریف بسیجی

۲۳. دعوت به امر به معروف و نهی از منکر

یک خواهش از برادران دارم؛ نماز را سبک نشمارند، زیرا نماز پایه و اساس دین خداست. سعی کنید نماز را اول وقت بخوانید و مساجد را پر کنید و عضو بسیج شوید و در راه دین خدا مشغول انجام وظیفه گردید و هیچ وقت به خود مغرور نشوید. همیشه به یاد خدا باشید.^{۱۰۲} ما در جبهه فقط برای رضای خدا می‌جنگیم، نه برای بهشت. شما باید از هر طریق و از هر بُعد برای اسلام کار کنید.^{۱۰۳}

ای امام حسین علیه السلام! اگر چه در کربلا نبودم که به ندای هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي ات جواب دهم، ولی ببین که به ندای حق طلبانه فرزندان خمینی لبیک گفتم و در کربلای خوزستان جانفشانی می‌کنم.^{۱۰۴}

خواهرم! از تو می‌خواهم که در حفظ دین و میهن و حجاب خود کوشا باشی که حجاب، زینت زن و قسمتی از پیام شهید است.^{۱۰۵}

من به جبهه نبرد حق علیه باطل آمده‌ام تا جان خود را بفروشم. امیدوارم خریدار جان من تو باشی. به حق محمد و آلش مرا زنده به شهر و دیارمان برنگردان. دلم می‌خواهد که در آخرین لحظه‌های زندگیم، بدنم و جسمم آغشته به خون در راه تو باشد نه راه دیگر.

به یکدیگر نیکی و احسان کنید و از دامن زدن به اختلافات خودداری کنید. هر چه بیشتر به اتحاد و یکپارچگی خود در جهت سرکوب دشمنان اسلام بیفزایید. برای دفن جنازه‌ام تا شب جمعه صبر کنید. برای من دعای کامل بخوانید و صبح جمعه نیز دعای ندبه را قرائت کنید و آنگاه مرا دفن کنید.^{۱۰۶}

امام عزیزمان - این حسین زمان و ابراهیم دوران - را با دل و جان دوست بدارید که در کلام او دریایی معرفت نهفته است.

از روحانیت جدا نشوید که حفظ روحانیت، حفظ اسلام است و دشمنان شرق و غرب از

اسلام و روحانیت سیلی خورده‌اند.^{۱۰۷}

اگر بدنم را قطعه قطعه کنند، اگر خونم را بریزند، اگر پیکرم را آتش بزنند و خاکسترم را به باد دهند، باز هم می‌گویم که :

من فقط برای اسلام تمام سختی‌ها را قبول می‌کنم تا دیگر هیچ مظلومی تنش به تازیانه ظالمی سرخ نشود و هیچ جنایتکاری هوای تجاوز به کشورهای اسلامی به سرش نیفتد.^{۱۰۸}

امت شهیدپرور! هرگز دست از امام عزیزمان برندارید که اگر این رجل الهی نبود، ما نیز نبودیم، شما نیز نبودید و نسل آینده هم نبود. اگر امام نبود، جوانان ما به جای جهاد با کفر و عبادت در دل شب، در منجلاب فساد غوطه‌ور بودند. اگر او نبود، آداب و رفتارمان چنان با فساد و تعدی آمیخته می‌شد که دیگر راه نجاتی نبود. اگر او نبود، در شهر به جای کتابخانه، مشروب‌فروشی و میخانه بود؛ پس هر چه داریم از این مرد آسمانی داریم.^{۱۰۹}

شهیدان، پیام خونین خود را در سینه‌های ما حک کردند تا مرگ بی‌ثمر و بی‌رنگ را به جاودانگی شهادت بدل کنیم. با بیداد در افتادند تا چگونه زیستن را به ما بیاموزند و مردانه مردن را... شن‌های داغ بیابان‌های جنوب که با خون شهیدان به سرخی نشسته است و سنگفرش‌های خیابان‌ها که از خون، گرمی گرفته‌اند، حضورشان را فریاد می‌زنند و منتظر محروم و مستضعف تاوان خون به ناحق ریخته شده‌شان را طلب می‌کنند.

و تو ای برادر! بدان که این مسئولیت سنگین بر دوش ما گذاشته شده است و راهی دراز در پیش روی داریم. امام بزرگوارمان این راه و هدف را مشخص کرده‌اند؛ آن جایی که می‌فرمایند: جهان بداند ایران راه خدا را یافته است و تا قطع منافع امریکای جهانخواه - این دشمن کینه‌توز مستضعفان جهان - مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر با او دارد.^{۱۱۰}

و من با گام‌های بلند به خاکریز دشمن هجوم می‌برم تا امریکای جنایتکار را از سرزمین پاک و خونین ایران اسلامی بیرون کنم.

مادرم! امام حسین علیه السلام فریاد می‌زند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» آیا من می‌توانم او را بی‌یار و یاور بگذارم.

به خدا قسم آنقدر می‌روم، آنقدر می‌جنگم و دشمن را نابود می‌کنم تا شهادت مرا در آغوش کشد.^{۱۱۱}

امت حزب الله! نماز جماعت را هر چه باشکوه‌تر تشکیل دهید؛ نمازهای جمعه را حتی بیشتر و باشکوه‌تر تشکیل دهید. در صحنه‌ها شرکت کنید. به مساجد روی آورید و مساجد را به سفارش امام پر کنید و خالی نگذارید که مساجد، سنگری هستند شکست‌ناپذیر.^{۱۱۲}

به مسجد بروید، چون امام ما فرمود: مسجد سنگر است، سنگرها را خالی نگذارید. روحانیت پیرو خط امام را هرگز تنها نگذارید.^{۱۱۳}

اگر چه دنیا زیبا و دوست‌داشتنی است و آدم را به طرف خودش می‌کشد، اما خانه پاداش الهی (خانه آخرت) خیلی از دنیا زیباتر است، خیلی از دنیا بالاتر و عالی‌تر است.^{۱۱۴}

این دنیا دریایی است که بسیاری از مردمان جهان در آن غرق شده‌اند، برای این که خود را از این دریای ژرف نجات دهیم و به ساحل نجات برسانیم، باید کشتی پرهیزکاری را انتخاب کنیم که پل آن ایمان، و بادبان‌ش و ناخدایش عقل، و راهنمایش دانش، و سکان‌ش شکیبایی است.^{۱۱۵}

نمازهای جمعه را فراموش نکنید، تا می‌توانید باشکوه‌تر برگزار کنید. عزیزان! مسجدها را که دژهای محکم اسلام است، همیشه پر نگه دارید. ای عزیزان! در دعاهای کمیل و توسل حتماً شرکت کنید.^{۱۱۶}

نماز را در اول وقت بخوانید و مسائل دینی را رعایت کنید. نماز را سبک نشمارید و سعی کنید نماز را با جماعت در مساجد بخوانید و نمازهای جمعه را فراموش نفرمایید و در سنگر نماز جمعه و جبهه‌های جنگ شرکت کنید. برادران! توجه داشته باشید امام حسین علیه السلام و ائمه معصومین برای نماز، اسلام و قرآن شهید شدند.^{۱۱۷}

این انقلاب هنوز هم کعبه آمال مستضعفین و نقطه امید بی‌پناهان این کره خاکی است و مطمئن باشید که این کعبه صاحبی دارد که آن را حفظ خواهد کرد و ما مسافرانی هستیم که به سرعت در

بستر زمان گام می‌نهیم تا توشه‌ای برای ابدیت خود فراهم کنیم.^{۱۱۸}

خواهران و برادران! شهادت یعنی حضور در صحنه حق و باطل؛ شهید یعنی حاضر، یعنی گواه؛ شهید همیشه جاوید است. شهید نمی‌میرد، بلکه به قول آیت‌الله مطهری به پیکر اجتماع که دچار کم خونی شده است، خون تزریق می‌کند و جامعه را زنده می‌کند. شهید، ایشارگر بزرگی است که شهادت می‌دهد، یکی با حرف و دیگری با جان و خون، که با خون خود به یگانگی الله شهادت می‌دهد. لا اله الا الله، این فرهنگ ماست و خلاصه مکتب ماست.^{۱۱۹}

هیچ چیز جز کار برای خدا و خدمت به اسلام عزیز و شهادت، آرزوی من نیست و هیچ چیز جز شهادت نمی‌تواند گلوی تشنه مرا سیراب کند و امیدوارم که درخت اسلام با خون من و برادران من سیراب شود و آنگاه جوانه زند و برای ملت‌م ثمره دهد.^{۱۲۰}

ای برادر! این که مسئولیت گرداندن این چرخ جمهوری اسلامی را به دوش گرفته‌اید، به خدا مسؤولید؛ مسؤولیتی سخت. آتشی در کنار شماس و بهشتی دیگر در طرف دیگران؛ به خدا اگر کوتاهی کنید، اگر دقت و بینش کافی و عملکرد قرآنی نداشته باشید، حتماً تباه و هلاک خواهید شد.^{۱۲۱}

شهید «احمد رحیمی نهوجی» وارسته از دنیا بود و فقط کوله‌باری از عشق به خدا و ولایت داشت. او در وصیتنامه‌اش نوشته است:

خدای را شکر که مال و منالی هم ندارم که برایم دردسر ایجاد کند. اگر چیزی پیدا شد که متعلق به من باشد، همه متعلق به مستمندان و ضعفاست. یک نذر دارم که مادرم می‌داند و آن هم تقبل یک بچه بی‌سرپرست مستمند و بزرگ کردن آن است که موقع تشریف فرمایی امام خمینی از پاریس نذر کرده بودم.

تاریک اندیشان و کج فهمان مارق و همچنین کسانی که برای رهایی از گرداب حسد در مرداب نفاق فرو می‌روند، بدانند که ولایت فقیه، تجلی باشکوه امامت مهدی (عج) است.^{۱۲۲}

ای بسیجی‌ها! قدر خود را بدانید. خاک زیر پای شما شفای امراض است، وجودتان صفای

انصار، سلامت‌ان همان شمشیر علی علیه السلام، و نگاه‌تان همان نگاه حسین علیه السلام است.^{۱۲۳}

با تمام وجود پشتیبان اسلام و انقلاب باشید و خدا را بر کارهایتان ناظر بگیرید و به احکام اسلامی به نحو احسن عمل کنید، تا بدین وسیله ادامه دهنده راه شهدا باشید. مبدا لحظه‌ای از یاری اسلام دست بردارید که خشم خدا را برافروزید و باعث سرافکندگی خویش در آخرت شوید.^{۱۲۴}

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. از نماز و قرآن جدا نشوید، زیرا این دو، انسان را به فلاح و رستگاری می‌رساند.^{۱۲۵}

پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس

مقاله: فرهنگ شهادت و ایثار

نویسنده: دکتر اسماعیل منصور لاریجانی

منبع: پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس